

به نام
پروردگار
یکتا

پارسا

صعود و سقوط باشگاهی که فوتبال
مدرن را بنا کرد

سایمون کوپر

ترجمه‌ی
میلاد میرزائی



سرشناسه: کوپر، سایمون، ۱۹۶۷ - Cooper, Simon
عنوان و نام پدیدآور: بارسا: صعود و سقوط باشگاهی که فوتبال مدرن را بنا کرد/ سایمون کوپر [ترجمه] میلاد میرزائی.
یادداشت: عنوان اصلی: Barca: the rise and fall of the club that built modern football, ۲۰۲۲.
عنوان دیگر: صعود و سقوط باشگاهی که فوتبال مدرن را بنا کرد.
موضوع: باشگاه فوتبال بارسلونا
Club de Fútbol Barcelona: موضوع:
موضوع: فوتبال - اسپانیا - تیم‌ها - تاریخ
Soccer teams - Spain - History
شناسه افزوده: میرزائی، میلاد، ۱۳۷۹-، مترجم
رده بندی کنگره: ۶ /GV۹۴۳
رده بندی دیویی: ۷۹۶/۳۳۴۰۹۴۶۷۲
شماره کتابشناسی ملی: ۹۸۵۰۷۳۸

بارسا: صعود و سقوط باشگاهی که فوتبال مدرن را بنا کرد

Barca: The Rise and Fall of the
Club that built modern football



سایمون کوپر | میلاد میرزائی

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه‌ی رسمی از ناشر است.

/با عرض شرمندگی قیمت‌ها را در سایت گلگشت ببابید/
/این کتاب با کاغذ حمایتی چاپ شده است/

/صفحه‌آرایی/امیرعباس صفری/
/طرح جلد/امیرعباس صفری/
/نوبت چاپ/اول/۱۴۰۴/
/تیراژ/۳۰۰ جلد/
/شابک/۹-۷۹-۶۴۸۹-۶۲۲-۹۷۸

تلفن: ۳۳۹۸۲۸۸۸ {+۹۸۲۱}
۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰ {+۹۸}
فکس: ۴۳۸۵۲۹۳۳ {+۹۸۲۱}

 goalgasht
 goalgasht
 goalgasht

خرید اینترنتی:
goalgasht.ir

فهرست

فصل اول: درون معبد

مقدمه: آشنایی با بارسلونا

۱- در بارسلونا کی به کی است؟

فصل دوم: معمار

۲- مردی که با توپ حرف می زد

۳- اف سی بارسلونا - برگرفته از ایده ای اصیل از یوهان کرویف

۴- طراح نمایش

۵- کرویف: سهم من در سقوط او

فصل سوم: دوران طلایی؛ ۲۰۰۸ - ۲۰۱۵

۶- کوتوله ها در مدرسه شبانه روزی: فراتر از یک آکادمی

۷- درک لیونل مسی؛ او چگونه این کارها را انجام می دهد؟

۸- دوران اوج؛ ۲۰۰۸ - ۲۰۱۲

فصل چهارم: آشنایی با استعدادها

۹- تعریف استعداد

۱۰- استعدادها حکمرانی می کنند

۱۱- سبک زندگی یک استعداد

۱۲- بخور، بازی کن، بخواب؛ استعدادها و آشپزهای شخصی

فصل پنجم: معبد فرو می ریزد

۱۳- ناکامی ها در بازارهای نقل و انتقالات

۱۴- همه لاماسیا می شوند

۱۵- فراتر از یک باشگاه؟

۱۶- باشگاه مسی

پایان؟

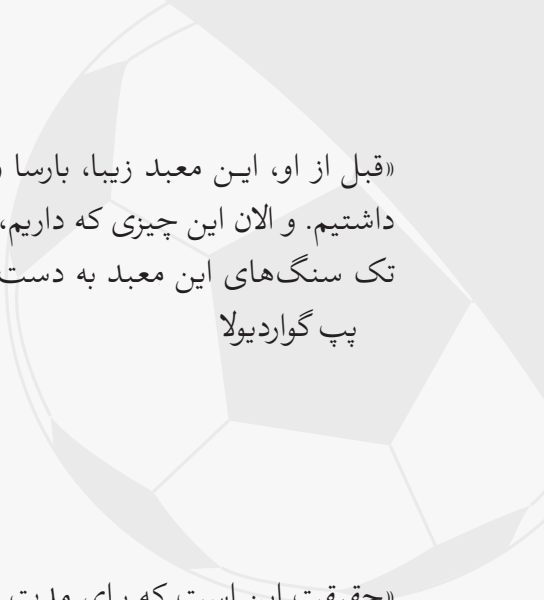
اسامی خاص نامبرده شده در این کتاب

لغت نامه بارسا: (اصطلاحات خاص نامبرده شده در این کتاب)

گالری

برای پاملا، لیلا، جویی و لئو، که به من انگیزه‌ی نوشتن این کتاب را در خانه‌مان در پاریس و در زمان قرنطینه‌ی کرونایی دادند و با من عاشق اسپانیا و کاتالونیا شدند. بدون شما، این اثر هیچ ارزشی نداشت.

سایمون کوپر، نویسنده‌ی کتاب



«قبل از او، این معبد زیبا، بارسا وجود نداشت. ما به چیزی جدید نیاز داشتیم. و الان این چیزی که داریم، مدت‌هاست که دوام آورده است. تک تک سنگ‌های این معبد به دست یک نفر بنا شده اند، یوهان کرویف.»
پپ گواردیولا

«حقیقت این است که برای مدت طولانی‌ای، هیچ برنامه و نقشه‌ای وجود نداشت. در زمان‌های قدیم، بازیکنان بارسلونا تقلا می‌کردند اما در نهایت، بی نتیجه بود.»
لیونل مسی، سپتامبر ۲۰۲۰

«شک دارم که خبرنگاران چیزی از فوتبال بدانند، چون اگر می‌دانستند، خبرنگار نمی‌شدند.»
یوهان کرویف

مقدمه‌ی مترجم

شاید اولین بار که نگاه‌تان به این کتاب افتاد، تعجب کرده باشید؛ بارسا؟ همان بارسای فلک‌زده‌ای که طی این چند سال اخیر توفیق خاصی نداشته و با شکست‌های سنگین از رقابت‌های اروپایی کنار رفته؟ بارسلونا باشگاه بزرگی است. همه طرفداران فوتبال مطمئناً با این موضوع موافق‌اند. تا همین چند سال پیش، تیم‌های کوچک و بزرگ اروپایی هیچ خوششان نمی‌آمد که در رقابت‌های مختلف با این تیم مواجه شوند. سبک بازی این تیم، جو مخوف نیوکمپ، ستاره‌های اسم و رسم دار این تیم که گل سرسبدشان مسی بود، همه این‌ها دست به دست هم می‌داد تا ترس عجیبی بر دل حریف بیاندازد. بارسلونای گواردیولا که برخی کارشناسان آنرا بهترین

تیم تاریخ فوتبال می‌دانند، تمام افتخارات ممکن را ظرف ۴ سال درو کرد و با کسب شش‌گانه در سال ۲۰۰۹، رکورد بزرگی به ثبت رساند که فقط بایرن مونیخ مخوف هانسی فلیک موفق به تکرار آن شده است.

اما شاید علت اصلی اینکه نویسنده این کتاب، سایمون کوپر، این کتاب را به رشته تحریر درآورده است، نه فقط ارتباط نزدیک خودش با مجموعه باشگاه بارسلونا بلکه این موضوع که بارسا احتمالاً تراژیک‌ترین داستان ممکن در بین باشگاه‌های بزرگ اروپا را داشته، بوده است. دیگر باشگاه‌های بزرگ اروپایی، شاید کمترین افت و خیز را داشته‌اند. البته شاید داستان منچستریونایتد در تراژیک بودن بتواند با بارسلونا رقابت کند، تیمی که نزدیک به ۳ دهه تحت هدایت سر الکس فرگوسن بود، افتخارات زیادی را کسب کرد، فراز و نشیب‌های زیادی را سپری کرد و بازیکنان کوچک و بزرگ زیادی را در خود دید، اما در نهایت در سال ۲۰۱۳ و با خروج فرگوسن، این باشگاه هم وضعیت بغرنجی را به خود دید. گویی که پدری فوت کرده باشد و فرزندان او بر سر میراث او با هم به جدال بپردازند.

بارسلونا از ابتدای تاسیسش تا اواسط دهه ۱۹۷۰، تیمی معمولی و رو به رشد بود. تا قبل از سال ۱۹۵۵، تقریباً تمامی رقابت‌های باشگاهی در اروپا، در سطح تورنومنت‌های داخلی بود و خبری از رقابت‌های بین‌المللی نبود. در سال ۱۹۵۵، رقابت‌های جام اروپا (لیگ قهرمانان اروپای کنونی) برای اولین بار آغاز شد و رئال مادرید، در ۵ دوره اول این رقابت‌ها فاتح جام شد. در ششمین دوره این رقابت‌ها، بارسلونا پس از شکست در برابر بنفیکا، به مقام نایب قهرمانی رسید. این رتبه، برای باشگاهی که در ایالت پرجنجال کاتالونیا قرار گرفته بود، رتبه بدی نبود، اما در برابر ۵ قهرمانی رقیبشان، بسیار ناچیز به حساب می‌آمد.

یکی از مهمترین دلایلی که بارسلونا نتوانست تا اواسط دهه ۱۹۷۰ توفیق

چندانی بدست آورد، سرکوب‌ها و سختگیری‌هایی بود که در دوران حکومت ژنرال فرانسیسکو فرانکو بر ایالت کاتالونیا اعمال می‌شد. کاتالونیا قرن‌ها بود که ساز نامخالف با اسپانیا می‌زد، اما این مخالفت‌ها از سال ۱۹۳۶ و با آغاز جنگ داخلی اسپانیا، به بیشترین حد خود رسیده بود.

اما در دهه ۱۹۷۰، دو اتفاق مهم باعث شد رشد بارسلونا شدیداً فزاینده شود و این تیم، در قامت یک تیم مدعی، حداقل در لیگ داخلی ظاهر شود. در سال ۱۹۷۳، بارسلونا بزرگترین خرید تاریخ خود تا آن سال را انجام داد: یوهان کریف، ستاره آژاکس و تیم ملی هلند. حضور این نابغه هلندی علاوه بر تحولات گسترده تیم و زمینه‌سازی برای ورود دیگر ستاره‌های جهان فوتبال مثل یوهان نیسکنز، باعث ایجاد یکی از موفق‌ترین آکادمی‌های فوتبال جهان شد: لاماسیا. اما اتفاق مهم دوم، تاثیر بیشتری در بارسلونا داشت: مرگ ژنرال فرانکو در سال ۱۹۷۵. این اتفاق، کل کشور اسپانیا را دگرگون ساخت. پس از مرگ او، شدت دیکتاتوری در اسپانیا به کمترین حد خود رسید و فشارها بر کاتالونیا کاسته شد. هرچند استقلال‌طلبی و ساز مخالف زدن‌های کاتالان‌ها هم با مرگ فرانکو، کمی کمتر شده بود. بارسلونا هم نفس راحتی کشید، شهر بارسلونا هم توانست چهره جدیدی از خود ارائه دهد و صنعت توریسم خود را بهبود ببخشد. حالا بارسلونا می‌توانست خودی نشان دهد.

بارسلونا در دهه‌های اخیر، افت و خیزهای بسیار زیادی داشته است. آنها یا آنقدر قدرتمند بوده‌اند که هیچ حریفی نمی‌توانست با آنها رویارویی کند، یا آنقدر افت کرده‌اند که تبدیل به حریف دلخواه سایر رقبا شده‌اند. علت اصلی این موضوع، ریشه در مدیریت سنتی و ناکارآمد باشگاه دارد. باشگاه بارسلونا بسیار غیرقابل انعطاف است. هیئت مدیره و روسای این باشگاه فقط از بین کسانی انتخاب می‌شوند که اولاً کاتالونیایی باشند و ثانیاً، از قشر طبقه مرفه جامعه باشند. این امر باعث می‌شود که مدیریت این باشگاه راکد باشد و

تفکرات سایر جوامع و ملل، راهی به این باشگاه پیدا نکند. از سال ۱۹۸۸ و آغاز دوران مربیگری کرویف در بارسلونا تاکنون، فقط ۲ مربی در این باشگاه بوده‌اند که تفکری خارج از چارچوب توتال فوتبال و تیکی تاکا داشته‌اند: سِر بابی رابسن و تاتا مارتینو.

بارسلونا اصرار بر به خدمت گیری مربیانی دارد که به اصول و سنت‌های باشگاه و سبک و سیاق توتال فوتبال پایبند باشند، یا به قول خودشان، DNA باشگاه را داشته باشند. این باشگاه حداقل از سال ۲۰۱۷ باید دست به تحولی بزرگ در به خدمت گرفتن مربیانش می‌زد. تقریباً از آن سال به بعد است که سبک توتال فوتبال و تیکی تاکا، در تمامی باشگاه‌های بزرگ اروپایی به چشم می‌خورد. اما بارسلونا با پافشاری بر به خدمت گیری مربیانی پایبند به سنت‌های باشگاه، فرصت‌های خود را از دست داد.

اکنون که این کتاب در دست ترجمه است، بارسلونا با مربیگری ستاره سال‌های گذشته‌شان، ژاوی هرناندز، عملکرد بسیار سینوسی‌ای داشته است. احتمال می‌رود که این چهره محبوب هم قربانی سوء مدیریت‌های چند سال اخیر باشگاه شود. ژاوی همواره سعی داشته است که با بکارگیری نسخه ضعیفی از تیکی تاکای گواردیولای سال ۲۰۱۰، به کامیابی دست یابد. این امر درحالی‌ست که خود گواردیولا هم که اکنون مربی منچستر سیتی در انگلیس است، آن سبک را مبتنی بر مقتضیات لیگ برتر انگلیس تغییر داده است. شاید وقت آن باشد که مدیریت باشگاه بارسلونا هم دگرگون شود و با گشودن درب‌هایش به سوی مدیرانی از سایر کشورها و همچنین به خدمت گیری مربی‌ای با کارنامه درخشان از دیگر سبک‌ها و فرهنگ‌ها، خودش را با فوتبال روز اروپا وفق دهد.

سایمون کوپر، نویسنده نام آشنا و خلاق این کتاب، تجربه مصاحبه‌ها

و گشت و گذارهای ۳۰ ساله‌اش در باشگاه بارسلونا را در این کتاب آورده است. با خواندن این کتاب، شما سفری در تاریخ باشگاه بارسلونا خواهید داشت، با دیدگاه‌ها و نقطه نظرهای افراد مشهور دنیای فوتبال آشنا خواهید شد، علل فراز و نشیب این باشگاه در طی چند دههٔ اخیر را خواهید دانست و همچنین، می‌توانید دقایقی همنشینی در خلوت خانگی بازیکنان را هم تجربه کنید.

امید می‌رود که از آگاهی کافی توام بالذت از خواندن این کتاب، برخوردار شوید.

میلاد میرزائی، مترجم کتاب، زمستان ۱۴۰۲

یادداشتی بر متن

وقتی صحبت از بارسا می‌شود، همیشه مشخصه‌های کاتالانی را به مشخصه‌های اسپانیایی ترجیح می‌دهم، چون کاتالانی، زبان و سنت اصلی این باشگاه است. مثلاً زمانی که در حال انجام تحقیقاتم در باشگاه بودم، برای صدا کردن اعضای باشگاه، از معادل کاتالانی به جای اسپانیایی استفاده می‌کردم. حتی وقتی که کلمه‌ای در زبان اسپانیایی و کاتالانی به یک صورت است، گفتار کاتالانی آن همیشه با لهجه‌ای خاص تلفظ می‌شود. مثلاً کلمه‌ی «باستان‌شناسی» در زبان اسپانیایی، «متدولوخیا» خوانده می‌شود اما در زبان کاتالانی، «متودولوژیا» خوانده می‌شود. یا مثلاً نام «لاماسیا» (آکادمی باشگاه بارسلونا)، در زبان اسپانیایی تأکید خاصی روی حرف i دارد که در زبان کاتالانی به این صورت نیست.

فصل اول: درون معبد





مقدمه: آشنایی با بارسا

تحقیقاتم برای نوشتن این کتاب در سال ۱۹۹۲ شروع شد. زمانی که در ۲۲ سالگی با ژاکتی پاره پوره پا به نیوکمپ گذاشتم. در آن زمان من با ۵۰۰۰ یورو و یک دستگاه تایپ در کوله پشتی‌ام، که برای نوشتن اولین کتابم به نام فوتبال علیه دشمن^۱ بود، در حال سفری به دور دنیا بودم. در شهر بارسلونا در مسافرخانه‌ی کابول واقع در میدان پلاچا ریال اقامت گزیدم و برای حفظ کردن پولم مجبور شدم که نهار را از وعده‌های غذایی‌ام حذف کنم و برای شام هم از یک غرفه، فلافل بگیرم. بارسلونا که مدت زیادی به شهری با فاضلاب‌های شهری کثیف‌اش معروف بود، در آن زمان در حال آماده شدن برای میزبانی

المپیک تابستانی ۱۹۹۲ بود. هیچوقت فکر نمی‌کردم که این شهر، این قدر زیبا باشد. روزی در میخانه‌ی کاسپارو در حالی که مشغول شطرنج بازی کردن بودم، تصمیم گرفتم روزی دوباره به دیدن این شهر بیایم.

من به این شهر آمده بودم زیرا مجذوب تیم محلی اینجا شده بودم. بزرگ شده‌ی هلند بودم و قهرمان کودکی‌ام، یوهان کرویف*^۱ (که در ادامه‌ی این کتاب، بیشتر به او پرداخته خواهد شد) بود؛ مردی که برای اولین بار در سال ۱۹۷۳ پا به بارسلونا گذاشت. در سال ۱۹۹۲، او سرمربی و رهبر معنوی بارسلونا بود. او هم بازیکن بزرگ و هم متفکر بزرگ فوتبال بود. کرویف به نوعی، به‌عنوان بنیان‌گذار سبک بازی کنونی بارسلونا نیز شناخته می‌شود که شامل سبک بازی هیجان‌انگیز تک ضرب و پرس از جلو و حملات دائمی است. در این کتاب، درباره‌ی اینکه او علاوه بر همه‌ی این موارد، بنیان‌گذار سبک مدرن فوتبال هم هست نیز استدلال می‌شود.

روزی در سال ۱۹۹۲، با مترو به نیوکمپ رفتم تا برای کتابم فوتبال علیه دشمن با کرویف مصاحبه کنم. در آنجا خانمی به نام آنا که مسئول روابط عمومی باشگاه بود، ژاکت پاره‌پوره و مدرک روزنامه‌نگاری‌ام را گرفت و سپس پیشنهاد کرد که به جای کرویف، با نیکولا کاسائوس^۲، معاون سالخورده رئیس باشگاه مصاحبه کنم. احتمال می‌دادم که او مشغول است و نمی‌تواند مصاحبه کند. آنا به من گفت که زبان انگلیسی کاسائوس، ضعیف است اما من زمانی که بیرون دفتر او منتظر بودم، بارها شنیدم که او با لهجه‌ی آمریکایی، عبارت «بفرمائید بنشینید» را تکرار می‌کند. ظاهراً داشت برای مصاحبه با من تمرین می‌کرد. وقتی وارد دفترش شدم، او داشت سیگار کوبایی می‌کشید. از او پرسیدم که آیا شعار معروف باشگاه - فراتر از یک باشگاه* - به اهمیت

۱- تمامی اسامی اشخاص و اصطلاحات خاص مربوط به بحث اصلی این کتاب، با علامت [*] مشخص شده‌اند و در بخش پایانی کتاب درخصوص آنها توضیحات مربوطه ارائه شده است - م.

سیاسی باشگاه بارسلونا مربوط است یا نه؟ او با زبان اسپانیایی پاسخ داد که اینطور نیست. در ادامه او گفت که مردم احزاب و ادیان مختلف، حامی بارسلونا هستند. حالا چرا این شعار؟ او به طور مبهم در جواب گفت «چون بارسلونائیسیم یه شور و شوق بزرگه». ظاهراً او سر مبحث سیاسی خیلی حساس بود. در آن زمان نمی دانستم که او در زمان دیکتاتوری ژنرال فرانکو*، به عنوان یک فعال کاتالان در ابتدا محکوم به اعدام و پس از بازنگری حکم، ۵ سال در زندان را متحمل شده بود.

پس از انجام مصاحبه با کاسائوس، از آنا به اصرار فراوان خواستم که هرطور که شده مقدماتی را فراهم کند که با کرویف مصاحبه کنم. او در عوض مرا با انجام مصاحبه ای با دستیار کرویف، تونی بروینز اسلوت*، متقاعد کرد. به این نتیجه رسیده بودم که فکر ملاقات با قهرمان کودکی ام کمی زیاد از حد بود.

فوتبال در سال ۱۹۹۲، به نوعی کسب و کار مشتری محور تبدیل شده بود. در آن روزها تیم بارسلونا در زمینی در کنار نیوکمپ تمرین می کرد. یک روز قبل از اینکه تمرین شروع شود، من روی صندلی ای بیرون رختکن منتظر بروینز اسلوت نشسته بودم. در رختکن باز شد و مایکل لادروپ* از آن بیرون آمد و با من چشم در چشم شد. سپس کرویف با توپی در زیر بغلش و در حالی که مشغول شوخی کردن با کارکنان رختکن و یک خبرنگار کلمبیایی بود، بیرون آمد. صبح زیبایی برایش بود و در حال آماده شدن برای تمرین دادن تیم قهرمان اروپا بود و می خواست که این جوان با ژاکت پاره پوره را هم در این اوقات خوش شریک کند. او از فاصله ی حدوداً دو یاردی به من لبخند زد و من زمانی که می خواستم به زبان هلندی به او سلام کنم، او دیگر کاملاً دور شده بود. بروینز اسلوت از رختکن بیرون آمد و برای رفتن سر تمرین عجله داشت. از من پرسید که چه مقدار زمان برای مصاحبه کردن نیاز دارم؟ گفتم

۲۰ دقیقه.

بروینز اسلوت، همانند کرویف، یک مرد از طبقه‌ی کارگر آمستردام بود. او مرا به سالن استراحت باشگاه برد و برایم در یک لیوان مقوایی، قهوه ریخت. به دنبال پیدا کردن زیر سیگاری‌اش سرگردان بود که در نهایت به جای آن، تصمیم گرفت از یک لیوان مقوایی دیگر استفاده کند. سپس برای یک بحث مفصل فوتبالی که دو ساعت به طول انجامید به من ملحق شد. او آن روز به تمرین تیم نرسید. درباره‌ی سبک بازی تیم، به من گفت: «ما حق انحصاری از این سبک داریم. همه می‌تونن همیشه از چیزی که حق انحصار داره تقلید کنن، ولی اصلِ اون رو فقط یک نفر در اختیار داره.»

کرویف، بنیان‌گذار بارسلونای کبیر بود. به قول شاگرد زرنگ‌اش، پپ گواردیولا*، او بنیان‌گذار معبد بارسلونا بود. فراتر از آن، کرویف احتمالا بنیان‌گذار فوتبال مدرن هم هست. می‌توان گفت که او حکم زیگموند فروید یا فرانچسکو گواردی فوتبال را دارد، مجذوب‌کننده‌ترین، اصیل‌ترین و البته، خشمگین‌ترین مرد در تاریخ فوتبال. معبد بارسلونا بعداً توسط گواردیولا پیش برده شد و توسط لیونل مسی* به بهترین شکل خود رسید، قبل از اینکه رو به زوال برود.

لیونل مسی شخص دیگری بود که عزم مرا بیش از پیش برای نوشتن این کتاب جزم کرد. همیشه دوست داشتم درک کنم که او چگونه اینطور در زمین خودنمایی می‌کند. یک روز که داشتم اطراف باشگاه بارسلونا پرسه می‌زدم، چیز دیگری مرا به خود جذب کرد: قدرت او. این پسر آرام آرژانتینی ظاهراً نقطه متضاد کرویف بود اما در حقیقت، او ویژگیِ موثرترین شخصیت باشگاه را از کرویف به ارث برده بود. غریبه‌ها، نگاه‌های غالباً متحیر و سکوت اجتماعی او را نشانه‌ای از کمبود شخصیت اجتماعی او می‌دانستند، اما هواداران بارسا این ویژگی‌ها را به میل سلطه‌گرایی و قدرت‌طلبی او نسبت می‌دادند. با

گذشت زمان، افسی بارسلونا به افسی مسی تغییر شکل داده بود. تحقیقاتم پایان خوشی نداشت. من برای اولین بار در سال ۱۹۹۲ و در روزهای آغازین دوران شکوه آمیز باشگاه به اینجا آمده بودم و در سال ۲۰۲۱، سالی که لیونل مسی باشگاه را ترک کرد و این دوران پر افتخار رو به افول نهاد، ماموریت من نیز به پایان نزدیک می شد. کمی شبیه داستان سرزمین باشکوه روم در سال ۴۰۰ بعد از میلاد که مورد حمله ی قوم بربرها واقع شد. من تحقیقاتم را با این فرض که قرار است صعود بارسا به قله های افتخار را شرح بدهم شروع کردم، که البته اینطور هم شد، اما در نهایت به لیست کردن و شرح دادن ناکامی ها و سقوط آن ختم شد.

در سال های بعد از ۱۹۹۲، من شروع به شناختن بیشتر بارسلونا از طریق گشت و گذارهای ماجراجویانه کردم. وقتی به میانسالی می رسید، عادت های عجیب و غریبی مثل چرت زدن بعد از ناهار پیدا می کنید. ولی این سن نکات مثبتی هم دارد. برای مثال شما دفتر مخاطبانان را پر می کنید، یا مثلاً زمانی که چیزی در شرف تغییر است زودتر متوجه می شوید و یا مثلاً ممکن است که کلکسیون از کتاب ها و مقالات داشته باشید. هم اکنون که در دفترم در پاریس نشسته ام، در کنارم قفسه کتابی وجود دارد که شامل بیش از ۲۰۰ مقاله است که محتوای آنها، تحقیقاتم از سال ۱۹۹۸ تاکنون است. مهمترین آنها، مصاحبه هایم با بازیکنان و مربیان گذشته و حال حاضر بارسلونا مثل ریوالدو*، لیلیان تورام*، نیمار* و جرارد پیکه* و صد البته، یکی از ملاقات هایم با یوهان کرویف است، در یک غروب دل انگیز در اتاق پذیرایی خانه ی مجللش در سال ۲۰۰۰.

من یکبار حتی در سال ۲۰۰۸ موفق شدم در نیوکمپ پا به توپ بشوم. زمانی که جایزه ی بهترین ورزش نگار سال بارسلونا را در سال ۲۰۰۷ دریافت

کردم، یک گروه از اعضای رسانه‌ای باشگاه مشتاق بودند که از من در حال پا به توپ شدن با لباس شخصی در نیوکمپ فیلمی تهیه کنند. وقتی که پام را در زمین گذاشتم، چمن ورزشگاه به قدری ضخیم و کوتاه و در یک کلمه عالی بود که مرا به خنده وا داشت. زمین ورزشگاه، بزرگترین ابعاد ممکن را داشت که عامل مهمی در ایجاد فضا برای حملات بازیکنان بارسلونا را دارد. در آن لحظه حس می‌کردم که در حال جست و خیز کردن در چمنزاری بسیار بزرگ هستم. جمعیت کمی هم در ورزشگاه حضور داشتند. حدود چندین نفر که در حال بازدید از ورزشگاه بودند.

در نیوکمپ می‌دویدم و دریبیل می‌زدم و سعی می‌کردم تجسم کنم که بازی کردن در این ورزشگاه در یک بازی واقعی چه حسی دارد. دقایقی هم خیره به جایگاه‌های تماشاچیان ورزشگاه با خودم فکر می‌کردم که این، حس خیلی آشنایی است. اگر این خیال پردازی‌ها را از تصور حذف کنیم می‌بینیم که این ورزشگاه مثل سایر ورزشگاه‌ها است. درست مثل همه‌ی ورزشگاه‌هایی که در آنها بازی کرده بودم. این فکر شاید پاسخی بود به همه‌ی کسانی که تا الان این سوال به ذهنشان رسیده باشد که این ورزشگاه واقعا چه حس و حالی را منتقل می‌کند؟

وقتی به دایره‌ی میانی زمین می‌رسیدم، تقریبا فراموش می‌کردم که بازدید کنندگان در حال تماشای حرکات من هستند اما وقتی به کناره‌های زمین نزدیک می‌شدم، کم‌کم می‌توانستم حضور آنها را حس کنم. تماشاچیان در آن نواحی می‌توانند مستقیما به شما نگاه کنند. در آن کناره‌های زمین، بازیکنان به تماشاچیان نزدیک‌تر هستند تا به اتفاقاتی که در محوطه جریمه رخ می‌دهد. می‌توانستم چهره‌ی بازدید کنندگان را به وضوح ببینم. برای لحظاتی می‌شد ارتباط‌های بین بازدید کنندگان و حرف‌هایشان با همدیگر را شنید و متوجه شد.

چند شوت هم به دروازه‌ی خالی ورزشگاه کردم و هر زمان که توپ وارد دروازه میشد، بازدید کنندگان دیوانه وار هورا می کشیدند. فقط خدا می داند که در آن لحظه در ذهن آنها چه می گذشت.

یکبار به سمت نقطه کرنر رفتم و توپ را آنجا کاشتم و از آن زاویه می توانستم کل منظری استادیوم را ببینم. لحظه‌ی تماشایی‌ای بود. برای لحظاتی حس کردم که به عنوان یک بازیکن فوتبال در حال بازی در مقابل دیده‌گان تماشاگران هستم. بعدها روانشناس باشگاه بارسلونا نکته جالبی را به من گفت. او گفت که فوتبالیست‌های حرفه‌ای، آن شور و حالی را که تجربه کردم را در حین بازی سرکوب می کنند و ممکن است صدای بسیار ضعیف هم تیمی‌شان را بهتر و واضح‌تر از صدای هزاران تماشاگر حاضر در استادیوم بشنوند.

آخرین انگیزه‌ی من برای نوشتن این کتاب، بازدید من از شهر بارسلونا در سال ۲۰۱۹ بود. در آن سال برای نوشتن مقاله‌ای برای روزنامه‌ام، فایننشیال تایمز، به بارسلونا آمدم. ورود من به شهر مصادف بود با روزی که باشگاه بارسلونا قصد داشت جایزه‌ی بهترین ورزش نگار سال باشگاه را اهدا کند. روسای باشگاه اصرار به حضور من در مراسم و ناهار پس از آن می کردند. در نهایت من در آن روز در میزی در گوشه‌ی نیوکمپ و مشغول نوشیدن و صحبت کردن با رئیس وقت باشگاه، جوزپ ماریا بارتومئو* و معاونینش شدم. آن روز باشگاه بارسلونا از من هم تقدیر کرد و اعضای رسانه‌ای باشگاه، مقدمات انجام مصاحبه‌ای با بارتومئو، ارنستو والورده* (سرمربی وقت بارسلونا)، و بسیاری از پرسنل باشگاه مانند تیم پزشکی و تیم آنالیز و تیم تبلیغات باشگاه را فراهم کردند.

در وقایع نگاری فوتبال، دسترسی به باشگاه‌ها سخت‌ترین کار ممکن است. زمانی که شروع به نوشتن این کتاب کردم، از یک باشگاه دسته پائین‌تر

درخواست کردم که با مربی جوانان شان مصاحبه‌ای انجام بدهم و آنها هیچ پاسخی به من ندادند. چندین هفته به آنها ایمیل زدم و تماس گرفتم تا هرطور که شده مصاحبه ام را انجام دهم، و علی‌رغم پافشاری های فراوانم آنها درخواستم را رد کردند. در حال حاضر بسیاری از باشگاه‌های بزرگ فوتبال در کنفرانس‌های مطبوعاتی، یک صندلی به هر خبرنگار اختصاص می‌دهند تا خبرنگاران توجیه‌های مربیان شان را بشنوند یا بعضی اوقات هم یک سری [به اصطلاح] اطلاعات محرمانه از باشگاه را با خبرنگاران درمیان بگذارند و هرچند ماه یکبار هم یک نشست خبری ۱۵ دقیقه‌ای با یکی از بازیکنانشان تدارک می‌بینند که البته قبل از آن، به او گوشزد می‌کنند که تا حدالامکان چیزی نگویید.

به هر صورت، من مقاله‌ی روزنامه‌ای ام را منتشر کردم، ولی با این فکر که حرف‌های بیشتری برای گفتن داشتم. من می‌خواستم که یوهان کرویف و لیونل مسی را شخصاً بشناسم و درک کنم نه اینکه آنها را به چشم یک بت نگاه کنم. می‌خواستم بارسلونا را نه به عنوان یک تئاتر رویاها بلکه به چشم یک اداره نگاه کنم. این باشگاه، باشگاهی است که به دست مردمانی خطاپذیر تشکیل شده که مثل همه‌ی مردم، هرروز به سر کار می‌رفتند و درگیر کشمکش‌هایی با یکدیگر بودند، انواع کارها را امتحان کردند و اشتباهاتی هم مرتکب شدند و در نهایت، ایده‌ی تشکیل تیمی کاتالانی و بین‌المللی به ذهنشان رسید. تیمی فوق‌العاده و در عین حال، دارای کمی‌ها و کاستی‌ها. به راستی که اداره‌ی این باشگاه به چه صورت است؟ اشخاصی که باشگاه را اداره می‌کنند چه کسانی هستند؟ آنها چه مقدار قدرت و کنترل بر روی بازیکنانشان دارند؟ این باشگاه چگونه استعدادهای خود را مدیریت می‌کند؟ سبک زندگی بازیکنانشان چگونه است؟ برنامه‌ی غذایی آنها چگونه است یا اینکه آیا کسی می‌تواند آنها را به خوردن چیزی متقاعد کند یا نه؟

در زمان آغاز نوشتن این کتاب، از دوستانم در باشگاه بارسلونا پرسیدم که آیا مسئولان باشگاه مرا به داخل باشگاه راه می‌دهند یا خیر؟ آنها مرا راه دادند. هیچکس در باشگاه، مداخله‌ای در این کتاب نکرده است و نمی‌کند. من هم در ازای نوشتن این کتاب، هیچ چیزی از باشگاه نخواستم و نمی‌خواهم. از بهار سال ۲۰۱۹ تا آخرین بازدیدم از شهر بارسلونا که در سپتامبر ۲۰۲۰ و در زمان همه‌گیری بیماری کرونا بود، من مرتباً برای تحقیقاتم به بارسلونا می‌آمدم. کمی اسپانیایی یاد گرفتم، خانه‌ای برای خودم اجاره کردم و به ناهار خوردن در ساعت ۳ بعد از ظهر را عادت کردم. کار روزانه‌ی من در نشریه‌ی فایننشیال تایمز، نوشتن ردیفی در خصوص مسائل سیاسی-اجتماعی است. برای من، تغییر موضوع از مباحثی مثل بیماری کرونا، تغییرات اقلیمی، دونالد ترامپ و یا برگزیت به مسائل سیاسی-اجتماعی، که به نوعی یک دستاورد بزرگ انسانی است، کار جالبی ست. قبلاً نگران بودم که فوتبال، موضوع کم‌اهمیت‌تری نسبت به سیاست باشد. اما الان دیگر نگران این موضوع نیستم. زندگی‌ام در پاریس را دوست دارم. اما اگر موقعیت‌اش پیش بیاید و خانواده‌ام موافق باشند، بدون درنگ به بارسلونا نقل مکان می‌کنم. محله‌ی بورن، محله‌ی گراسیا و شهرهای ساحلی مجاور مانند گاوامار و سیتخس، نمونه‌هایی از اروپای رویایی هستند. اروپایی که در دید همگان، جایی بسیار زیبا با کوه‌ها و دریا‌های بکر، غذاهای خوش طعم و آب و هوای خوب، ثروت و دوستی و همه‌ی زیبایی‌های ممکن است.

قبل از هر بازدیدم از شهر، لیستی از درخواست‌های مصاحبه‌ای‌ام را برای مسئول روابط عمومی باشگاه می‌فرستم. قرار مصاحبه گذاشتن با بازیکنان تیم اصلی، همیشه سخت‌ترین کار ممکن است. گاهی اوقات خود باشگاه هم از برقراری ارتباط مستقیم با آنها ناتوان است. معمولاً درخواست قرار ملاقات یا مصاحبه با بازیکنان شاخص، توسط مدیر برنامه‌هایشان یا یکی از اعضای

خانواده‌شان رد می‌شود. یکبار با سه تن از مدیران باشگاه (که یکی از آنها به تازگی از زندان بیرون آمده بود) و هافبک تیم، فرنکی دی یونگ* مصاحبه کردم. ولی باید اعتراف کنم که بیشترین اطلاعات حائز اهمیت باشگاه را از طریق گفتگوهایم با اعضای رده میانی باشگاه کسب کردم. کسانی مانند متخصص تغذیه‌ی باشگاه تا آنالیزورها و یا گروه تولید محتوای باشگاه. بیشتر آنها به شدت مشتاق بیان کردن کارهایی بودند که تمام زندگی‌شان را وقف آن کرده اند. این کار می‌تواند مربیگری تیم نوجوانان باشگاه باشد یا مثلاً تأسیس تیم جدیدی از بانوان و حتی مدیریت مراوده‌های باشگاه از راه دور. باشگاه اجازه‌ی نقل قولی از آنها را نمی‌دهد اما این کتاب متعلق به من است و همه‌ی این گفتارها، نقل قول آنهاست. با همه‌ی این تفاسیر، من به چند نفر از بازیکنان بارسلونا برای گفتگو دسترسی پیدا کردم اما بیشتر گفتگوهایم با اعضای باشگاه بود که وظیفه‌ی اداره‌ی روزانه‌ی این باشگاه را داشتند.

در تمام این مدت سعی کردم که نحوه‌ی گسترش این باشگاه از یک اداره‌ی کاتالانی به یک مجموعه جهانی را ارزیابی و درک کنم. چگونه باشگاه فوتبال بارسلونا نماد شهر بارسلونا شد؟ چگونه باشگاه بارسلونا ظرف مدت ۳۰ سال از یک باشگاه متوسط کاتالانی به یک باشگاه جهانی تبدیل شد؟ باشگاه در این مسیر پر فراز و نشیب، چه چیزهایی به دست آورد و چه چیزهایی از دست داد؟ چگونه باشگاه بارسلونا بهترین تیم جهان و بهترین آکادمی جهان را ساخت و چه عواملی در کمزنگ شدن این برتری موثر بودند؟ چرا فوتبال سبک یوهان کرویف اکنون در منچسترسیتی و بایرن مونیخ بیشتر به چشم می‌آید تا در بارسلونا؟

در تحقیقاتم فهمیدم که کانون نوآوری باشگاه، که یک نهاد درون سازمانی باشگاه است و فعالیتش را بدون هیچ سر و صدای رسانه‌ای در سال ۲۰۱۷ به راه انداخت، به دنبال پاسخ به همین سوال‌هاست. وظیفه‌ی

این کانون، بازنگری در فوتبال حرفه‌ای است. کارکنان این کانون مدام در حال ایده پردازی درباره‌ی فوتبال هستند و صفر تا صد فوتبال را ارزیابی می‌کنند. در یکی از گفتگوهایم با آنها، به من اعتراف کردند که در ابتدا هیچ چیزی از فوتبال نمی‌دانستند (البته که هیچکس در ابتدا نمی‌داند) ولی کم‌کم آنها این موضوع را فهمیدند که دقیقا چه چیزهایی را نمی‌دانند. کنجکاوی‌ها و تلاش‌های مجموعه‌ی بارسا در فهمیدن اینکه هرچیزی چطور کار می‌کند، باعث شد که تحقیقاتم - حداقل برای خودم - جالب‌تر به نظر برسد.

بسیاری از مصاحبه‌هایم به خوش و بش گرم و آغوش‌های قبل‌کروناایی ختم می‌شد. ژوزه مورینیو*، که خودش از دانش‌آموختگان فلسفه‌ی بارسا بود، یکبار با طعنه گفت «بارسلونا شما رو به دامی می‌ندازه که فکر کنید اونها آدم‌های بسیار خوب و دوست‌داشتنی از یک دنیای خوب هستن.» درست است که مجموعه‌ی بارسلونا همیشه همه چیزشان را پشت لبخندهایشان پنهان می‌کنند (البته امیدوارم که ساده لوح نباشم) ولی تجربه‌ی من ثابت می‌کند که افراد اینجا، انسان‌هایی خوب و خوش‌مشربی هستند. ظرف مدت حدودا ۳۰ سال که به آنجا رفت و آمد داشتم، آنها با من برخورد خوبی داشتند و حدسی که همیشه درباره‌ی فوتبالیست‌ها دارم این است که اگر آنها با خبرنگاران خوب باشند، مطمئنا با بقیه‌ی مردم هم خوب‌اند.

فوتبال در بارسلونا به شکل جالبی با غذا عجین شده است. بازیکنان و کادر فنی بارسا گاهی اوقات برای توضیح تاکتیک‌هایشان، از اجسامی مثل لیوان و نمکدان استفاده می‌کنند. یک روز در ضیافت ناهار که حدودا ۴ ساعت به طول انجامید، آلبرت کاپیاس*، مسئول هماهنگی سابق آکادمی لاماسیا*ی بارسلونا و مربی حال حاضر تیم ملی زیر ۲۱ ساله‌های دانمارک، از نمکدان و بطری روغن زیتون برای چینش هافبک‌هایش استفاده کرد. سپس بعد از اتمام کارش، توضیح داد که چگونه می‌شود با آنها، پآمب توماکت*

(نانی محلی که در شهرهای ایالت کاتالونیا درست می‌شود) درست کرد. کاپیاس بعدها به یکی از بهترین مفسرهای باشگاه تبدیل شد، هم در غذا و هم در فوتبال.

من همیشه می‌دانستم که نویسنده‌ها و مستندسازان برجسته‌ی بسیاری در سراسر دنیا، قبل از من درباره‌ی باشگاه تحقیقاتی انجام داده بودند. بنابراین کل دوران قرنطینه‌ی شهر پاریس در زمان کرونا که بهار و تابستان ۲۰۲۰ را دربر می‌گرفت، به مطالعه‌ی کارهای آنها پرداختم.

همیشه احتمال این را می‌دادم که شاید یک شخص یا نهادی اغواگر، مرا فریب دهد و تحقیقات مرا به نام خود بزند، ولی همیشه سرم را به کار خودم گذاشتم. این کتاب هم شاید یک رساله‌ی رسمی از طرف باشگاه بارسلونا نباشد اما دیدگاه من درباره‌ی باشگاه را شامل می‌شود. دیدگاهی اغلب تحسین کننده، گاهی منتقد، همیشه کنجکاو که البته امیدوارم هیچ‌جای آن اغراق آمیز نباشد.

بیشتر این کتاب سعی دارد که بارسلونا را به مثابه یک اداره یا کارخانه ببیند. هرچند بیشتر سعی شده که درباره‌ی بزرگان باشگاه مانند یوهان کرویِف و لیونل مسی صحبت و اشاره شود. به طور خلاصه، کشمکش‌ها و تب و تاب‌های روزانه، از مهمترین عواملی است که بارسا را این‌طور که می‌شناسیم تشکیل داده است.

در بارسلونا کی به کی است؟

در بیشتر روزهای تحقیقاتم در بارسلونا، نیوکمپ تبدیل به محل کار من شده بود. عادت کرده بودم به گشت زدن زمین سفت و البته گاهی بدون پوشش نیوکمپ و گاهی هم برای پیشبرد تحقیقاتم در کافه‌های گرم و شلوغ شهر و یا دفتر باشگاه، به ملاقات کسی می‌رفتم. یک روز درست روبروی موزه باشگاه، مکانی را پیدا کردم که به نوعی قلب تپنده‌ی باشگاه بود، کافه یخی باشگاه با آن میزهای ارزان چوبی‌اش که پرسنل باشگاه به صرف قهوه و گفتگو و همفکری به آنجا می‌رفتند. در کنار آن هم پاتوق باشگاه بود. جایی که کارگران بعضاً سالخورده‌ی باشگاه در آن ورق بازی می‌کنند و روی دیوار آن هم بنر تبلیغاتی مربوط به لاتاری کریسمس بود.

یکی از جاهایی که مشتاق به دیدار آن بودم، کن بارسا* بود. منطقه‌ای مسکونی معروف به خانه‌ی بارسا که در آن مدیران اجرایی، کارکنان، خدمه و بعضی بازیکنان سکونت دارند. برای باشگاه بزرگی مثل بارسلونا شاید جالب باشد که تمام خدمه‌هایش محلی هستند. بیشتر آنها از دوران کودکی یکدیگر را می‌شناختند. رئیس سابق باشگاه، ساندر وروسل* و بزرگانی دیگر مانند پپ گواردیولا، کارلس پویول* و آندرس اینیستا*، همگی در ابتدا توپ جمع‌کن‌های باشگاه بودند. باشگاه بارسلونا به نوعی توسط افرادی اداره می‌شود که انتظار می‌رود ارتباطشان تا زمان مرگ با باشگاه قطع نشود.

این موارد بسیاری چیزها را نتیجه می‌دهد: مثلاً اینکه روابط در بارسلونا معمولاً ابدی هستند، یا اینکه کارکنان باشگاه، به طور غریزی به همه‌ی مسائل باشگاه اهمیت می‌دهند. کارکنانی که در کافه یخی باشگاه جمع می‌شوند گاهی راجع به تیم زیر ۱۳ ساله‌های باشگاه نظر می‌دهند و اهمیت قائلند چرا که انتظار می‌رود تا زمانی که آن بچه‌ها بزرگ شوند و به تیم اصلی راه پیدا کنند، آن کارکنان همچنان در باشگاه مشغول به کار باشند.

به طور خلاصه، بارسلونا با باشگاه‌های انگلیسی، که عمدتاً مجموعه‌ای با مسئولیت محدود هستند و کارکنانی کوتاه مدت و حقوق بالایی دارند، تفاوت‌های زیادی دارد. بارسلونا تیمی با اصالت است و به گفتاری دیگر، مجموعه‌ای ست شامل اعضای محلی که به صورت داوطلبانه مشغول به کار هستند. کاتالونیا دارای اتحادیه‌های صنفی و کارخانه‌های متعدد و البته، شرکت خودروسازی کاتالونیا، بزرگترین شرکت خودروسازی اسپانیا است که شامل حدوداً یک میلیون نفر کارگر است. در این بخش از کشور که فرهنگ اسپانیایی از لحاظ تاریخی ضعیف‌تر از سایر نقاط بوده است، مردم سعی کرده‌اند که خود را با شرایط تطبیق دهند.

مدیران اجرایی باشگاه، که در حکم حاکمین باشگاه هستند، عموماً از

مردم طبقه‌ی ممتاز ایالت کاتالونیا برگزیده شده‌اند که در زبان کاتالانی معروف است به «بورژسیا*» (بورژوازی)

شهر بارسلونا برای قرن‌ها، کارآمدترین اقتصاد حوضه مدیترانه را داشته است و همواره تاجران، ذی‌النفعان اصلی آن بوده‌اند. تاجران بارسلونا به مدت چندین نسل، تجارت‌شان را به سوی خارج از مرزهای اسپانیا بردند. اصناف و طبقات مختلف آنجا، همیشه این شهر را جهانی‌تر، مدرن‌تر و اروپایی‌تر از اسپانیایی می‌دیدند که به عقیده‌شان، وحشی و بدوی بودند.

کاتالونیا (با ۷ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر جمعیت)، دولت محلی و اشراف‌زاده‌ای مختص به خود ندارد. بنابراین، طبقه‌ی ممتاز در راس امور مربوط به این ایالت است. می‌توان نتیجه گرفت که هیئت مدیره و مدیران اجرایی باشگاه بارسلونا هم از بزرگان جامعه‌ی بارسلونا هستند. طبقه‌ی کارگر جامعه نقشی در اداره‌ی باشگاه بارسلونا ندارند چرا که از ابتدای تاسیس این باشگاه یعنی سال ۱۸۹۹ بازرگانان بودند که این باشگاه را اداره می‌کردند. در آن سال، یک حسابدار مهاجر سوئیسی به نام هانس (خوان) گامپر آگهی‌ای ۶۳ کلمه‌ای در یک روزنامه‌ی ورزشی محلی شهر بارسلونا منتشر کرد و در آن از علاقمندان به همکاری در تاسیس باشگاهی که شهرت رسانه‌ای داشته باشد، دعوت به عمل آورد.

هانس گامپر باشگاه بارسلونا را در میانه‌ی بحران «بستن صندوق‌های پولی» در سال ۱۸۹۹ تاسیس کرد. بحرانی که به تعطیلی صدها واحد تجاری ایالت کاتالونیا در پی اعتصابات گسترده در اعتراض به سیاست‌های مالیاتی دولت اسپانیا منجر شد. مادرید در پاسخ به این اعتصابات، به کاتالونیا اعلان جنگ کرد هرچند که هیچ گردان و لشکری به کاتالونیا ارسال نشد. با این وجود، درگیری‌های بین این ایالت سرکش و دولت اسپانیا به قرن‌ها قبل از آن برمی‌گردد. کاتالانسیم یا میهن‌پرستی کاتالانی، از ابتدای تاسیس باشگاه

بارسلونا همواره عامل برانگیختن آنها بود به طوری که هانس گمپر هم در راستای آن، نام خود را به خوان که نامی کاتالانی بود تغییر داد.

بازرگانان کاتالانی در زمان وقوع هر دو جنگ جهانی، از هرگونه دخالت در آنها سر باز زدند. بزرگترین آسیبی که به آنها در قرن بیستم وارد آمد، جنگ داخلی اسپانیا در بین سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ و اقدامات تلافی جویانه ی پیروز این جنگ، ژنرال فرانسیسکو فرانکو بود. پائول پرستون، مورخ بریتانیایی، برآورد کرد که «ترور سفید» ژنرال فرانکو باعث مرگ دستکم ۲۰۰ هزار اسپانیایی شد. یکی از آن قربانیان، جوزپ سانیول^۱، رئیس ۳۸ ساله ی باشگاه بارسلونا بود. در آن روز او در راه بازدید از گردان های جمهوری خواه که در اطراف مادرید اطراق کرده بودند، بود که راننده اش ناآگاهانه به سمت خط مقدم جبهه ی ناسیونالیست ها تغییر مسیر داد. در ایست بازرسی خط مقدم، چندی از سربازان ناسیونالیست خودروی آنها رو متوقف کردند. سپس سانیول و دو تن از همراهانش از ماشین پیاده شدند. آنها بی خبر از اینکه سربازانی که در مقابل شان ایستاده اند از گروهان فاشیست ها هستند، برای نشان دادن حسن نیت عبارت «زنده باد جمهوری» را سر دادند. بلافاصله سربازان بدون آن که او را شناسایی کنند، به پشت سر او شلیک کردند. تا سال ها اسمی از او برده نشد تا اینکه در دهه ی ۱۹۹۰، نام او در تالار مشاهیر باشگاه بارسلونا به عنوان «رئیس شهید» ثبت شد.

زمانی که لشکریان فرانکو در سال ۱۹۳۹ به بارسلونا نزدیک شدند بسیاری از مردم محلی به اجبار روانه ی فرانسه شدند که بسیاری از آنها با پای پیاده به این مهاجرت تن دادند. پرستون در این باره روایت می کند «زنان در کناره ی جاده زایمان می کردند. بعضی نوزادان بر اثر سرما و بعضی کودکان بر اثر ماندن زیر دست و پا میمردند.» در این هجرت، خانواده ها از هم پاشیدند و یا نابود

شدند و بسیاری از این تبعیدشدگان هیچوقت به خانه برنگشتند. پس از آن که فاشیست‌ها شهر بارسلونا را تصرف کردند، بسیاری از مخالفان‌شان را در کمپ دلا بوتا در خیابان پوبله نیو در ملاء عام اعدام کردند. ده‌ها سال بعد ۵۴ گور جمعی شامل ۴۰۰۰ جسد که آثار همین وقایع هستند، در حفاری‌های شهر بارسلونا پیدا شدند. فرانکو استفاده از زبان کاتالانی را ممنوع اعلام کرد. در سطح شهر، نشان‌هایی گذاشته شد که اعلام می‌کردند همه مردم باید از زبان اسپانیایی استفاده کنند. در روزهای آغازین تصرف بارسلونا توسط فاشیست‌ها، آنها طوری رفتار می‌کردند که انگار شهری از قلمرو دشمن بیگانه را تصرف کرده‌اند.

برخی از بازرگانان کاتالانی - از جمله نیکولا کاسائوس - تحت لوای ژنرال فرانکو سختی‌های زیادی متحمل شدند، اما بسیاری از بازرگانان با «رهبر» (فرانکو) کنار آمدند. در حقیقت بسیاری از اصناف شهر بارسلونا از او به عنوان یک ناجی در مقابل آنارشیست‌ها و کمونیست‌های شهر که اموال بازرگانان را به تاراج می‌بردند و شرکت‌هایشان را توقیف می‌کردند و آنها را به دیوار به صف می‌کشیدند، استقبال کردند. می‌توان گفت که چپ‌ها چه قبل از جنگ داخلی و چه پس از آن، نسبت به ژنرال فرانکو کاتالانی‌های بیشتری را به دار آویختند.

در تابستان ۱۹۴۵، اسپانیای فرانکو بعد از اتحاد جماهیر شوروی، بیشترین تعداد اعدامی‌ها را داشت. ژنرال فرانکو تبدیل به دیکتاتوری قاتل شده بود که با اینکه ظاهراً قوانین سختگیرانه‌ی حکومتش تا آن سال کمی نرم‌تر شده بود، اما تقریباً همه مردم کاتالونیا به علت سابقه‌ی بلندبالای او در قتل و کشتار مردم شهر بارسلونا، تا سال‌ها مجبور به سکوت بودند. مانوئل واسکز مونتالبان، نویسنده‌ای محلی که خودش هم یکی از زندانیان حکومت فرانکو بود می‌گوید «چهار سازمان در زمان ژنرال فرانکو

بیشترین آزار و اذیت را متحمل شدند: کمونیست‌ها، آنارشیست‌ها، جدایی‌طلبان و باشگاه فوتبال بارسلونا». شاید کلمه‌ی آزار دادن کمی اغراق‌آمیز باشد اما فاشیست‌ها همواره باشگاه بارسلونا را تحت نظر داشتند. در سال ۱۹۴۰ فاشیست‌ها باشگاه بارسلونا را وادار کردند که عبارت انگلیسی «Football Club» واقع در نام باشگاه را به معادل اسپانیایی آن یعنی «Club de Futbol» تغییر دهند. در انتخاب روسای باشگاه، فرانکو شخصا دخالت می‌کرد. اما با این وجود، باشگاه سعی کرد که با فرانکوئیست‌ها سازش کند به طوری که در سال ۱۹۴۹ حکومت ژنرال فرانکو به باشگاه اجازه داد که نقش پرچم کاتالونیا را در لوگو باشگاه قرار دهند.

بازرگانان کاتالانی در روزگار تحت سیطره‌ی فرانکو، تجارت خارجی خود را متوقف و تمرکز خود را صرف مسائل داخلی کردند. به خانواده‌شان، کسب و کارشان و البته تیم فوتبال‌شان. فقط در زمان افول رژیم او بود که آنها شروع به علنی کردن مخالفت‌هایشان با او کردند. زمانی که او درگذشت، مردم شهر از شدت شادی در میخانه‌های شهر آنقدر نوشیدند که دیگر قطره‌ای شراب در میخانه‌ها نماند. وقتی که پیکر او را دفن کردند، جنبش ضد فرانکو بیش از پیش شاهد پیوستن مردم کاتالانی به این کمپین بود. از آن پس بود که مردم کاتالونیا شروع به ساختن داستانی تعصبی کردند که سینه به سینه به نسل‌های بعد منتقل شد: اینکه کاتالونیا به صورت یکدست ضد فرانکو بود و در مقابل آنها، شهر مادرید چشم و چراغ حکومت بود.

اما واقعیت چیز دیگری است. در حقیقت مادرید هم مانند بارسلونا در جنگ داخلی با لشکریان فرانکو جنگیده بود و این در حالی بود که باشگاه ژنرال مادرید توسط کمونیست‌های انقلابی اداره می‌شد. رژیم فرانکو به مانند بارسلونا، در مادرید هم هزاران نفر را اعدام کرده بود. هر شهر اسپانیا مانند شهرهای ایالت کاتالونیا، تعداد زیادی از فرانکوئیست‌ها را در بر می‌گرفت.

جنگ داخلی فقط جنگ کاتالونیا در مقابل اسپانیا نبود، اما این چیزی بود که ناسیونالیست‌های کاتالانی تصمیم گرفته بودند که نقل شود.

تقابل کاتالونیا با مادرید در ال کلاسیکو*، مسابقه‌ی بین تیم بارسلونا و رئال مادرید نمود پیدا می‌کند. وقتی که این بازی در نیوکمپ برگزار می‌شود، هواداران قبل از بازی به گورستانی در همسایگی ورزشگاه می‌روند و از اقوام و آشنایان و فوتبالیست‌های درگذشته‌شان طلب می‌کنند که برای پیروزی آنها دعا کنند. برای آنها، رئال مادرید یک رقیب دیرینه است. مدیران کن بارسا اما، نگاه ملایم‌تری به آنها دارند. آنها رئال مادرید را به نوعی برادر دوقلوی بارسلونا می‌دانند. مدیران و اعضای دو باشگاه برخورد خوبی با هم دارند. قبل از بازی یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و با هم به ضیافت شام می‌روند. روابط دو باشگاه ترکیبی از مشارکت و حسادت است با این تفاوت که بارسای‌ها همیشه گمان می‌کنند که رئال مادرید تیم محبوب دربار پادشاهی اسپانیاست و مادریدی‌ها هم همیشه گمان می‌کنند که بارسلونا تیمی بیش از اندازه تحسین شده است.

اما تنها چیزی که برای هواداران بیشترین اهمیت را دارد، خود باشگاه است. خصوصا در ال کلاسیکوها که بارسلونا آن‌طور که واسکز مونتالبان می‌گوید، تبدیل به «ارتش غیر مجهز کاتالان» می‌شود که در نبردی ابدی با رئال مادرید است. در طی قرن گذشته، شب‌های یکشنبه در نیوکمپ تبدیل به راه فراری از مشکلات برای مردم کاتالونیا شده است. کاتالونیا به جای تشکیل یک دولت ملی، یک باشگاه ملی بنا کرده است. کاتالان‌ها به قدری از تیم‌شان حمایت‌های مادی و معنوی کرده‌اند که از دل دومین شهر بزرگ اسپانیا، که کشوری با وسعت متوسط و با کشمکش‌های اقتصادی فراوان است، تیمی بیرون بیاید که طبق آمار رسمی در سال ۲۰۱۸، لقب پر سودترین باشگاه ورزشی جهان را یدک بکشد.

شعار تیم - «فراتر از یک باشگاه» - چیزی فراتر از یک شعار خودستایانه است که جنبه‌ی بازارگرایی داشته باشد (اگر چه به بازارگرایی هم مربوط می‌شود). این شعار اولین بار در سال ۱۹۶۸ و از زبان رئیس وقت باشگاه، نارسیس دِ کارِراس^۱ در یک سخنرانی به میان آمده که گفت «بارسلونا تیمی است فراتر از یک باشگاه فوتبال. روحی است که در همه‌ی ما دمیده شده، فرهنگی ست که ارجح‌تر از هر چیز دیگری ست برای ما». تحت سلطه‌ی فرانکو، او نمی‌توانست سخنرانی‌ای به این ظرافت و آزادی عمل انجام دهد، ولی چیزی که او سعی داشت به آن اشاره کند، روح کاتالانسیم بود.

معنای شعار «فراتر از یک باشگاه» نسل به نسل گسترش پیدا کرده است. اکنون این شعار بر پایه‌ی فوتبال کروی، بازیکنان پرورش یافته، ارزش‌های انسانی و شرافت استوار است. نمونه‌ی این موارد هم یکی از کارهای بزرگ باشگاه در سال ۲۰۰۶ است که طی آن به تصمیم موسسه خیریه باشگاه و رئیس وقت باشگاه، خوان لاپورتا*، نماد یونیسِف به جای نمادهای اسپانسی و درآمدزا بر روی پیراهن باشگاه نقش گرفت. خوان لاپورتا اعتقاد داشت که شعار فراتر از یک باشگاه در ۴ چیز خلاصه می‌شود: یوهان کرویف، کاتالونیا، لاماسیا و یونیسِف.

بارسا تغییر کرد اما بورژوازی‌ها بر راس کار ماندند. بازرگانانی که در حال حاضر هدایت امور باشگاه را در اختیار دارند به «کاتالان‌های مادام‌العمر» مشهورند. (وقتی از یکی از مدیران سابق باشگاه پرسیدم که بورژوازی را از دیدگاه خودش تعریف کند، به من گفت «یعنی کاتالان بودن، حداقل تا ۲ نسل قبل».) خانواده‌های آنها عضویت باشگاه تنیس سلطنتی بارسلونا را دارند، تعطیلات خود را در دهکده‌ی سردانیا واقع در ارتفاعات پیرنِس در مرز اسپانیا و فرانسه می‌گذرانند، در اپرای لیسکو موسیقی گوش می‌دهند

و بازی‌های بارسلونا را از جایگاه ویژه تماشا می‌کنند. بهترین جایگاه‌های ورزشگاه به مدیران باشگاه و خانواده‌هایشان و فرهیختگان شهر اختصاص پیدا می‌کنند. این در حالی است که در ورزشگاه سانتیاگو برنابئو، ورزشگاه اختصاصی رئال مادرید، این جایگاه‌ها مخصوص وزیران کشور، سرمایه‌داران بزرگ و قضات است.

همگی اعضای این بورژوازی صرفاً پولدار نیستند، در میان آنها مهندسان و معماران هم دیده می‌شود و معمولاً هم ثروت‌شان را عیان نمی‌کنند. برای مثال آنها برای اینکه خیلی به چشم نیایند، لباس‌هایی رسمی معمولی با رنگ‌های ساده می‌پوشند. بیشترشان در آپارتمان‌های مجلل زندگی می‌کنند که معمولاً از اجدادشان به ارث رسیده است (و معماری‌شان برگرفته از آنتونی گائودی، معمار برجسته‌ی اسپانیایی است). تعطیلات‌شان هم معمولاً در خانه‌ی دوم‌شان در اطراف شهر بارسلونا می‌گذرد و سبک زندگی بین‌المللی دارند و غالباً، فرزندان‌شان را به مدارس انگلیسی زبان و گاه فرانسوی و آلمانی زبان می‌فرستند که بعدها هم به دانشکده تجارت‌های آمریکایی راه می‌یابند. مدارس خارجی در آنجا به قدری با اعتبار هستند که حتی خود لیونل مسی هم قبل از تمرین صبح، فرزندان‌ش را شخصاً به مدرسه‌ی خارجی کلژیو بریتانیکو می‌رساند.

زبان اصلی‌ای که در باشگاه استفاده می‌شود کاتالانی است. این زبان به نوعی نشان دهنده‌ی جایگاه اجتماعی افراد جامعه نیز هست. مردم طبقه متوسط و کارگر جامعه در خانه‌هایشان غالباً به زبان اسپانیایی صحبت می‌کنند. با نگاه به گذشته پی می‌بریم که مردم طبقه‌ی کارگر بارسلونا اغلب مهاجرانی از نواحی فقیر اسپانیا، مانند آندلوسیا بودند. بیشتر آنها هم تمایلاتی برای طرفداری از تیم رقیب، یعنی رئال مادرید داشتند. مهاجران به این شهر می‌توانند با یادگیری زبان کاتالانی در مدارس، خوردن پامب توماکت* و

طرفداری بارسلونا، خود را با جامعه سازگار کنند ولی هیچگاه شانس حضور در مدیریت امور باشگاه بارسلونا را نخواهند داشت.

نمونه‌ای از این بورژوازی را می‌توانیم در خاندان مدافع وسط بارسلونا، جرارد پیکه ببینیم. پدر بزرگ او یکی از اعضای هیئت مدیره باشگاه بود. مادرش یک عصب‌شناس و پدرش، مردی خوش رفتار و صمیمی که خود را یک نویسنده معرفی کرد. او در اصل رئیس یک شرکت صادر کننده قطعات ساختمانی است که به کار رمان‌نویسی هم می‌پردازد.

جرارد پیکه هم شخصا یک تاجر مادرزاد است. او از سرمایه‌گذاران مسابقات تنیس دیویس کاپ و از دوستان صمیمی مارک زاکربگ است. او در سال ۲۰۱۵ و زمانی که مشغول صرف شام در یکی از رستوران‌های سانفرانسیسکو بود، هیروشی میکیتانی، بنیان‌گذار شرکت راکوتن - آمازون ژاپنی - را متقاعد کرد که تبدیل به اسپانسر اصلی باشگاه بارسلونا شود. برخی اوقات هم به سرش میزد که فوتبال را تبدیل به بیزینس دوم برای خود بکند. جرارد در زمان تولد، از طرف خانواده‌اش به عنوان یک سوسیو* - طرفدار پروپاقرص بارسونا - خوانده شده بود و پسرش میلان را هم در زمان تولد یک سوسیو خواند. از آنجا که او یک سوسیو است، برای پسرش میلان شب‌ها همیشه سرود بارسلونا را می‌خواند (هرچند میلان در سنین بالاتر بیشتر مجذوب آهنگ میکی موس دیزنی لند شد). بسیاری از طرفداران از جرارد پیکه به عنوان رئیس آینده باشگاه یاد می‌کنند البته که او هوش و ذکاوت تصدی این کار را دارد.

هرکسی برای تبدیل شدن به یکی از ارکان مدیریتی باشگاه، نیاز به پول بسیار زیاد دارد. تصدی جایگاه مدیریتی در باشگاه بارسلونا اغلب بدون حقوق است. هر شخص از ارکان مدیریتی باشگاه می‌بایست پشتوانه‌ای چند میلیون یورویی داشته باشد تا در صورت زیان مالی باشگاه، آنرا جبران

کند. مثلا اگر باشگاه در یک سال ۱۰۰ میلیون یورو زیان مالی داشته باشد هریک از ۱۵ عضو هیئت مدیره باشگاه می‌بایست حدودا ۷ میلیون یورو به باشگاه بپردازد تا این زیان مالی را جبران کند. گاهی اوقات یکی از اعضای مدیریتی باشگاه که از نظر مالی متمول‌تر است بدهی برخی از اعضا را که وضعیت مالی پائین‌تری دارند را پرداخت می‌کند. با این وجود گاهی هم ممکن است با ضرر مالی باشگاه، یکی از اعضا مجبور شود برای جبران این ضرر خانه‌ی خود را بفروشد. بعضی از اعضای هیئت مدیره باشگاه به شوخی (شاید هم جدی) به من می‌گفتند که همسران‌شان از اینکه آنها عضو هیئت مدیره باشگاه هستند به شدت ناراضی و نگران هستند. بعضی از ارکان مدیریتی باشگاه بارسلونا، با هم نسبت خانوادگی دارند و سالها همدیگر را می‌شناسند. جمعیت کلان شهر بارسلونا حدودا ۵ میلیون نفر است ولی دسته‌ی پروژوازی شهر، حدودا ۱٫۶ میلیون نفر از جمعیت شهر را دربرمی‌گیرد. محلی‌ها وقتی از بارسا یا شهرشان صحبت می‌کنند در جملات‌شان اغلب از کلمه «endogamic» استفاده می‌کنند که معادل کلمه‌ی «مادرزادی» یا «غریزی» است. در زمان مصاحبه‌ام در سال ۲۰۲۰ با جوردی کاردونر^۱، نایب رئیس وقت باشگاه بارسلونا، متوجه شدم که او نوه‌ی نیکولای کاسائوس -نایب رئیس سیگار کوبایی دود کنِ باشگاه در سال ۱۹۹۲ که در اوایل کتاب به مصاحبه‌ام با او اشاره کرده بودم- است. کاردونر در زمان تولد توسط پدربزرگش کاسائوس، به عنوان یک سوسیو خوانده شده بود. او دوست دوران مدرسه‌ی جوزپ بارتومئو، رئیس وقت باشگاه بارسلونا هم بود و قبل از خودش، خواهرش یکی از ارکان هیئت مدیره‌ی باشگاه بارسلونا بود. شب‌هایی که اعضای مدیریت به همراه بازیکنان و کادر فنی بعد

از پیروزی در یک مسابقه در اتوبوس باشگاه مشغول خواندن سرود باشگاه هستند، پیوند ارتباطی آنها صمیمی‌تر و نزدیک‌تر می‌شود، اما این روابط نزدیک نمی‌تواند مانع از ایجاد تنش در مقاطع حساس تصمیم‌گیری در بین آنها شود. در حالی که رئال مادرید تحت مدیریت فلورنتینو پرز^۱ نمادی از یک خودکامگی و منچستریونایتد نمادی از یک مجموعه منظم و منچسترسیتی نمادی از یک بیزینس خانوادگی است، بارسونا را می‌توان نمادی از یک الیگارش دموکراتیک دانست. باشگاه بارسونا از اینکه در بین تمامی باشگاه‌های حرفه‌ای دنیا، یک مدیریت دموکراتیک دارد، مفتخر است (بارسایی‌ها از اینکه باشگاه‌های انگلیسی خودشان را به مالکان خارجی می‌فروشند همیشه متعجب هستند). ولی انتخابات ریاست باشگاه که هر ۶ سال یک بار برگزار می‌شود باعث ایجاد یک بی‌ثباتی درونی در باشگاه شده است خصوصاً که هریک از ارکان مدیریتی باشگاه رویای رئیس باشگاه شدن را همیشه در سر می‌پرورانند. در روزنامه‌ها و برنامه‌های رادیو و تلویزیونی این باشگاه، همیشه جر و بحث‌هایی طولانی که گاهی تا ساعت‌های بعد از نیمه شب هم طول می‌کشد برقرار است (طبقه اشرافی این شهر همچنان اهل روزنامه خواندن هستند). اگر یک پرسه‌ی کوچک در دفاتر اداره مرکزی باشگاه بزنید می‌بینید که روزنامه‌های ورزشی مختلفی از جمله موندو دپورتیوو و لاونگرادیا از روی میزها در حال سرازیر شدن هستند. گاهی اوقات، باشگاه به جهت پوشش خبری مثبت به برخی مطبوعات حق اشتراک پرداخت می‌کند یا اجازه می‌دهد که خبرنگاران‌شان در سفرهای خارجی باشگاه، آنها را همراهی کند (تنها هدایایی که از طرف باشگاه بارسونا به من رسید به غیر از دعوت از من به صرف قهوه، دو پیراهن اهدایی باشگاه بودند که

نام من پشت آن درج شده بود. به خاطر دارم که مبلغی به قیمت یکی از آن پیراهن‌ها را به یونیسف اهدا کردم). بسیاری از مدیران سابق بارسلونا نیز برای پوشش خبری بهتر به برخی مطبوعات رشوه می‌دادند. در گزارشی آمده است که در زمان مدیریت جوزپ لوئیس نونیز*، رئیس باشگاه بارسلونا از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۰، برخی خبرنگاران سرکش بارها مورد تهدید واقع می‌شدند. اما زیرکی‌های این چنینی باشگاه بارسلونا همیشه موثر واقع نمی‌شوند. گاهی ممکن است کارکنان باشگاه مواردی را به یکی از خبرنگاران یا یکی از نزدیکان خبرنگاران افشا کنند و این عامل، شرایط را دگرگون می‌کند. گاهی اوقات برخی خبرنگاران بیشتر از سرمربی باشگاه، از شرایط خبر دارند. وقتی که از ساندرو روسل پرسیدم که آیا رئیس باشگاه بودن اوقات خوشی را برای او فراهم ساخته است، او در پاسخ گفت: «خیلی‌ها می‌خوان که رئیس بارسا باشن و حاضرین رقباشونو به هر طریقی کنار بزنن. پس هر روز که از خواب بیدار میشی باید انتظار انفجار یه بمب رو داشته باشی. که غالبا این بمب‌ها رو خبرهای جعلی تشکیل میدن.» در سال‌های بعد از دیکتاتوری ژنرال فرانکو، همگی اعضای باشگاه بارسلونا تا مدت‌ها مورد حمله و انتقاد رسانه‌ای بودند، علیرغم اینکه آنها نقش بسزایی در تبدیل باشگاه بارسلونا از تیمی متوسط به تیمی رده بالا داشتند. مدیریت باشگاه بارسلونا کمی سخت است برای بازرگانان متمول و محلی که سکان دار آن می‌شوند. کاتالان‌ها با همان شیفتگی تحقیرآمیزی درباره‌ی رئیس باشگاه‌شان صحبت می‌کنند که بریتانیایی‌ها درباره نخست‌وزیرشان صحبت می‌کنند. فران سوریانو*، که قبل از انتقالش به منچستر سیتی رئیس اجرایی بارسلونا بود، اذعان کرد که کارکنان و بازیکنان باشگاه در بارسلونا هرروز اخبار ورزشی را دنبال می‌کنند. او می‌گوید: «اینکه آیا اسم اونها در گوشه‌ی صفحه ۷ روزنامه اومده باشه یا نه، یا انتقادها و ستایش‌های اونها یا اینکه

اسم شون بیشتر از اسم فلان شخص یا کمتر از اون توی روزنامه اومده باشه، اینها براشون خیلی مهمه و توو حال شون در طول روز خیلی تاثیرگذاره.»

گری لینه کر*، مهاجم انگلیسی که در سال ۱۹۸۶ توسط مربی وقت باشگاه، تری ونابلس^۱، به بارسلونا منتقل شده بود روزی به من گفت: «دو روزنامه‌ی محلی هستن که فقط اخبار ورزشی رو پوشش میدن. هر روز به ما ۳۰ یا ۴۰ صفحه روزنامه می‌دادن که توش از همه چی نوشته بود. یادمه یه بار خبر کوتاهی رو توی روزنامه خوندم که عنوانش این بود که «ونابلس دچار اسهال شده». وقتی که میگن فراتر از یک باشگاه، منظور فقط یه باشگاه بزرگ نیست. منظور یه باشگاه گاها دیوانه هم هست.» جالبی درون باشگاه این است که فشاری که یوهان کرویف آنرا entorno می‌خواند - که به معنای دور و اطراف است - باعث عصبانیت سرمربیان باشگاه از گذشته تا حال شده است. این فشار دور و اطراف، بر روی شانه‌ی همه رشته‌های ورزشی باشگاه سنگینی می‌کند. سرمربی هندبال باشگاه، ژاوی پاسکال می‌گفت: «بعضی اشخاص فشار میارن درحالی که فکر می‌کنن فشار نمیارن بلکه دارن کمک می‌کنن.» در پاسخ به او گفتم: «ولی مطمئنا فشاری که به شما وارد میشه کمتر از فشاری هست که به تیم فوتبال وارد میشه، اینطور نیست؟» و او پاسخ داد: «بله، بودجه‌ی ما هم کمتر از اوناست.»

هیئت مدیره‌ی باشگاه می‌دانند که مهم نیست آنها در طول زندگی‌شان چقدر از راه بیزینس درآمد کسب کرده‌اند، آنها ممکن است در طی چند سال کار طاقت فرسایشان در هیئت مدیره باشگاه بارسلونا یا اسم‌شان همیشه محبوب باشد یا به قهقرا برود. اعضای مدیریتی باشگاه تحت فشار روزانه زیادی نه فقط از طرف هوادارن حاضر در ورزشگاه یا مطبوعات و یا رادیو بلکه حتی از طرف فرزندان‌شان، شرکای تجاری‌شان و یا از طرف پیشخدمت‌های کافه‌ای

که هرروز صبحانه شان را می خورند، هستند. هیئت مدیره ممکن است روزی تصمیم بگیرند ۱۰۰ میلیون یورو برای خرید بازیکنی خرج کنند و بعد در جایگاه ویژه ی ورزشگاه به تماشای بازی آن بازیکن بنشینند و با اضطراب مشغول تماشای عملکرد ضعیف او بشوند، درحالی که بقیه می گویند: «دیدی؟ نگفتم همینجوری میشه؟» یکی از اعضای هیئت مدیره ی باشگاه به من گفت: «وقتی تیم میره، بازیکن ها میبرن. وقتی تیم میبازه، هیئت مدیره میبازه.» اعضای دلواپس و نگران هیئت مدیره گاهی ممکن است مداخله های غیرقابل پیشبینی در تصمیمات مدیریتی باشگاه کنند. برای مثال اگر مدیر برنامه ی یک بازیکن تقاضای قرارداد جدید از اعضای هیئت مدیره کند و جواب رد بگیرد، آن مدیر برنامه شانس مذاکره با رئیس باشگاه را امتحان می کند. این احساس را دارد که اسم و رسم می تواند باعث تشویق به دور زدن قوانین شود. نمونه ی این مورد را می توان در داستان خرید نیمار در سال ۲۰۱۳ مشاهده کرد: پرداخت های ثبت نشده باشگاه بارسلونا به تیم سانتوس برای انجام این خرید و امضای قرارداد غیرقانونی با بازیکن خارجی زیر سن قانونی، منجر به جریمه شدن باشگاه توسط فیفا در سال ۲۰۱۴ شد. و یا نمونه ی دیگر، ادعایی در سال ۲۰۲۰ مبنی بر اینکه هیئت مدیره باشگاه پرداختی های مخفیانه ای به شرکت رسانه ای اروگوه ای i۳ Ventures داشته است تا آنها در مطبوعات شان به انتقاد از مخالفان رئیس وقت باشگاه (جوزپ ماریا بارتومئو) از جمله بسیاری از بازیکنان بارسلونا بپردازند. (باشگاه در پاسخ به این ادعا گفت که شرکت i۳ فقط شبکه های اجتماعی را زیرنظر داشته است.)

پرتعدادترین بخش باشگاه را کانون هواداران باشگاه یا همان سوسیوها با بیش از ۱۵۰ هزار نفر عضو در اختیار دارد.

به تقریباً نیمی از آنها، بلیت بازی‌های کل فصل بارسلونا داده می‌شود. تا قبل از قانون حق پخش تلویزیونی، مبالغ حق عضویت پرداختی آنها باعث تبدیل شدن بارسلونا به یکی از ثروتمندترین باشگاه‌های اروپا شد. تا اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، ۶۰٪ از درآمد باشگاه از محل فروش بلیت کل فصل تامین می‌شد. تا سال ۲۰۲۰ اما این میزان به کمتر از ۵٪ رسید. اما این موضوع برای سوسیوها مهم نبود، چرا که آنها همچنان خود را «مالک» باشگاه می‌دانستند.

سوسیوها اعضای هیئت مدیره باشگاه را انتخاب میکنند ولی رای آنها به نسبت رای اعضای طبقه‌ی اشرافی شهر دارای اهمیت کمتری است. آنها مانند اعضای هیئت مدیره، بومی کاتالونیا و کمی محافظه کار هستند. از بین جمعیت بسیار زیاد سوسیوها در سراسر جهان از لس آنجلس تا شانگهای، ۹۲٪ آنها در ایالت کاتالونیا زندگی می‌کنند و ۶۰٪ این تعداد نیز در خود شهر بارسلونا ساکن هستند. ۱۰٪ از این جمعیت ساکن شهر بارسلونا در محله‌ی لس کورتس زندگی می‌کنند، محله‌ای طبقه متوسط که در مجاورت نیوکمپ قرار دارد.

تفکر سنتی در این قسمت از شهر بسیار مشهود است. زمانی که ساندر و روسل رئیس باشگاه بود، روزی خودروی خود را کنار زد تا به جمع چند هزار نفری سوسیوهایی که در اطراف باشگاه جمع شده بودند ملحق شود. دلیل اصلی این کار او این بود که او نگران بود که چهره‌اش در میان سوسیوها به چهره‌ای منفور تبدیل شود و مثلاً روزی برسد که جمعیت عظیم سوسیوهای چینی، برای انتخاب ریاست باشگاه به شخصی رای بدهند که ساکن پکن است. مهاجرانی که مثلاً از آمریکای لاتین یا آفریقا یا پاکستان به کاتالونیا می‌آیند به ندرت پیش می‌آید که به جمع سوسیوها اضافه شوند حتی اگر دهه‌ها در بارسلونا ساکن بوده باشند. در این شهر که حدوداً ۲۶٪ ساکنین آن افراد خارجی هستند، بارسا یک دغدغه‌ی محلی است.

سوسیو بودن یک امر خانوادگی است. ساندرو روسل در این باره می‌گوید: «این یک تصور غلطه که فکر کنیم ۱۵۰ هزار نفر سوسیو به انتخاب یک نفر برای ریاست باشگاه رای میدن. خیر، در اصل ۲۰ هزار خانواده این کار رو انجام میدن. به طور کلی، مثلاً یک خانواده بر سر میز شام سنتی شون در شب یکشنبه میشینن و راجع به یک کاندید صحبت میکنن و بر سر اون کاندید توافق نظر می‌کنن.»

بسیاری از سوسیوها یک وجه اشتراک را به ارث برده‌اند و آن، جایگاه اختصاصی‌ای در نیوکمپ است که پدران یا پدربزرگان‌شان در سال‌های دور همیشه بروی آن می‌نشستند. اگر یک سوسیو از دنیا برود و این جایگاه مخصوص را به کسی واگذار نکند، فرزندان او حتی ممکن است برای اختصاص دادن آن جایگاه به خود، از راه قضایی اقدام کنند. سوسیوها هرکدام، یک شماره‌ی مختص به خود دارند. هر سال که از حضور آنها در جمع سوسیوها می‌گذرد، یک رقم از شماره‌ی آنها کم می‌شوند. به این صورت که هرچقدر عدد مختص به آنها دارای تعداد ارقام کمتری باشد، یعنی او تعداد سال‌های بیشتری است که در این جمع حضور دارد. تعداد کمی از این سوسیوها طرفدارن بسیار پر و پا قرصی هستند که هر بازی از تیم‌شان را از نزدیک و از دقیقه اول تا آخر مشاهده می‌کنند. برخی از سوسیوها اهمیت کمتری به این امر می‌دهند. مثلاً ممکن است ۲۰ دقیقه پس از شروع بازی وارد ورزشگاه شوند تا دقایقی از بازی را مشاهده کنند و مطمئن باشند که تیم‌شان خوب بازی می‌کند. سپس بعد از اینکه دقایقی از بازی را در سکوت مشاهده کردند، ورزشگاه را ترک می‌کنند. آنها معمولاً بازی‌های بارسلونا را از دست می‌دهند مخصوصاً در شب‌های قبل از کار یا مدرسه و یا دانشگاه و بلیت‌شان را به توریست‌هایی که مشتاق به تماشای بازی‌های بارسلونا هستند، می‌فروشند. سوسیوهایی هم هستند

که اصلاً علاقه‌ای به فوتبال ندارند و فقط بارسا را دوست دارند. خیلی از آنها هم حتی ممکن است علاقه‌ای به هیچ ورزشی نداشته باشند. اما در زمان ال‌کلاسیکوها همگی آنها مشتاق و متعصب، درست مانند همگی هواداران متعصب جهان، در نیوکمپ حضور دارند. ولی در هر شرایطی، سوسیو بودن بخش جدایی ناپذیر آنهاست و عضو باشگاه هواداران بارسا بودن در ایالت کاتالونیا، به تنهایی یک سرگرمی بزرگ برای جمعیت کثیری از مردم آنجا است. یکی از دوستان هلندی من که معمولاً تعطیلات خود را در روستایی در ارتفاعات پیرنیس در اسپانیا می‌گذارند -روستایی که همگی آنها به طرز عجیبی طرفدار بارسلونا هستند- یک روز در زمانی که بارسلونا در فینال چمپیونزلیگ بازی داشت، در آن روستا بود. او می‌گفت که نصف آن روستا در طول روز و قبل از شروع بازی لباس بارسلونا به تن داشتند. با این حال، وقتی که بازی فینال شروع شد، او و همسرش تنها کسانی بودند که در مقابل صفحه نمایش بزرگ آنجا حضور داشتند. کم‌کم افراد محلی آنجا آمدند و ملحق شدند اما بیشتر زمان بازی را مشغول صحبت با یکدیگر و سیگار کشیدن و غذا درست کردن برای جشن بعد از بازی بودند. در طرف مقابل اما، بعد از بازی همگی آنها به صورت هماهنگ سرود باشگاه را می‌خواندند. برای آنها، بارسلونا بهانه‌ای برای دور هم جمع شدن بود، نه صرفاً علاقه به فوتبال. سوسیوها نمایندگانی هم در مجمع باشگاه که به آسمبلا معروف است دارند. هدف اصلی این نمایندگان این است که خواسته‌های سوسیوها را به هیئت مدیره برسانند. مجمع باشگاه معمولاً نسبت به طرح‌های تجاری و غیرتجاری نوین این چنینی کمی بدبینی دارد. خواسته‌های سوسیوها مربوط به امور درآمدزایی باشگاه نیست. به طور مثال، آنها خواهان تشکیل یک سوپرلیگ و حضور در آن نیستند. اولویت آنها بلیت‌های ارزان قیمت و به صرفه در طول فصل است. یکی از اهداف باشگاه بارسلونا این است که همزمان با درآمدزایی

بیشتر، قیمت بلیت‌ها را به جهت تسهیل کار هوادارن کاهش دهد. در فصل ۱۸/۲۰۱۷، شروع قیمت بلیت بازی‌های بارسلونا در نیوکمپ از ۸۷،۷۸ یورو بود درحالی که مثلاً باشگاه آرسنال، ارزان‌ترین قیمت بلیت بازی هایش حدوداً ۱۰ برابر بیشتر از این رقم بود. باشگاه بارسلونا نزدیک به ۱۰ سال -از ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰- قیمت بلیت‌ها را در یک سطح نگه داشت اما پس از آن به علت بدهی سرسام آور، مجبور به افزایش قیمت آن شد (بدهی باشگاه در زمان نوشتن این کتاب، ۱،۱۷ میلیارد یورو بود)

سومین بخش باشگاه که به آن خواهیم پرداخت، خدمه و کارکنان باشگاه هستند. در سال ۲۰۰۳، درست قبل از شروع دوران لیونل مسی در بارسلونا، باشگاه به غیر از بازیکنان رشته‌های ورزشی، حدوداً ۱۵۰ خدمه داشت. از آن سال تا سال ۲۰۱۹، درآمد سالیانه باشگاه بارسلونا با جهشی ۶ برابری به رقم ۸۴۱ میلیون یورو در سال رسید و در سال ۲۰۲۰، قبل از شروع همه گیری ویروس کرونا در جهان، باشگاه بارسلونا تعداد ۵۰۰ خدمه از جمله کارگران آماده‌سازی چمن، نیروی حراست و... در اختیار داشت. اکنون باشگاه بارسلونا بیش از اندازه خدمه در اختیار دارد. طبق برآوردها، باشگاه بارسلونا حدوداً ۳ برابر بیشتر از رقیب‌شان، رئال مادرید خدمه دارد. شاید علت اصلی آن، این باشد که آنها فکر می کنند کسی را استخدام کردن بسیار قشنگ تر باشد تا اینکه کسی را از نان خوردن بیاندازند. هرزمان که گروه تجاری جدیدی متصدی ریاست هیئت مدیره ی باشگاه می‌شود، گردانندگان جدیدی نیز وارد باشگاه می‌شوند اما درهر شرایطی، اعضای آن همگی بومی هستند. اعضای مدیریتی باشگاه همگی تحصیلکردگان دانشگاه‌ها و مدارس سطح بالای شهر هستند. اکثر آنها فارغ‌التحصیل رشته‌های روانشناسی، پردازش اطلاعات و مدیریت برند هستند

و معمولاً به عنوان گردانندگان اجرایی باشگاه استخدام می شوند. همین امر باعث شده است که باشگاه بارسلونا به عنوان باشگاهی که دانش اطلاعاتی و مدیریتی آن، کاملاً بومی است شناخته شود، برعکس باشگاه‌های انگلیسی. گاهی اوقات اتفاق می افتد که اعضای مدیریتی باشگاه، دوستان خود را برای استخدام در اولویت قرار دهند تا کاندیدهای دارای صلاحیت بیشتر. یکی از روسای سابق باشگاه به من گفت که یکبار یکی از دوستانش را برای منسبی در باشگاه استخدام کرد چون که نگران رابطه ی خود با او بود. یکی از اشخاص معروف شهر که برای استخدام در باشگاه داوطلب شده بود در اینبار به من گفت: «شایسته سالاری در اونجا به قدری اوضاع وخیمی داره که حس کردم کار کردن در اونجا باعث لکه دار شدن سابقه ام میشه. کار کردن در اونجا مثل سوار شدن در آسانسوری میمونه که فقط به سمت پائین میره.» اکثر کارکنان باشگاه افرادی هستند که سالیان سال در آنجا مشغول به کار هستند که بعضی از آنها هم سوسیو هستند. یکی از کارکنان سابق باشگاه می گفت که کارکنان آنجا اشخاصی هستند که مانند سایر افراد باشگاه زحمات زیادی می کشند اما به چشم نمی آیند. آنها جایگاه خود در باشگاه را تبدیل به جایگاهی سرشار از تفکرات سنتی و با کوله باری از خاطرات گذشته باشگاه کرده اند. آنها آنقدر در باشگاه، سابقه دارند که تمام پیچ و خم های مجموعه ورزشی بارسلونا و نیوکمپ را می دانند، کاری که دانستن آن شاید دهه ها طول بکشد. بیشتر آنها کاتالان هایی هستند که برای حفظ جایگاهشان حاضرند با تمام وجود تلاش بکنند چرا که می دانند که ممکن است نتوانند در باشگاه دیگری کار کنند. شاید فقط در بالاترین نقطه ی هرم جایگاه های شغلی باشگاه بتوان افراد خارجی بیشتری را دید. طبق آمار، بارسلونا رکورد جالبی در به کارگیری بازیکنان سابق رنگین پوست در سمت های شغلی خود دارد. مثلاً فرانک

رایکارد* که زمانی مربی بارسلونا بود، اریک آیدال* که مدیر ورزشی باشگاه بود و پاتریک کلايورت^۱ که همچنان اداره ی لاماسیا را برعهده دارد. در تجسم فرهنگ باشگاه بارسلونا به این نتیجه می‌رسیم که یک تفکر سنتی-ورزشی در این باشگاه حاکم است. پاکو سیرولو*، که به او لقب کشیش داده‌اند را احتمالا بتوان به عنوان تاثیرگذارترین عضو باشگاه دانست. او ابتدا در تیم هندبال بارسلونا عضویت داشت. پس از مدتی در تیم فوتبال پایه بارسلونا، مربی پپ گواردیولای ۱۳ ساله بود و بعد از آن، دستیار یوهان کرویف در کادر فنی تیم بود و هم اکنون هم استاد دانشگاه بارسلونا است. او به مانند یک فیلسوف صحبت می‌کند و همیشه موهای سفید و بلندش را مرتب می‌کند و سرشار از خاطرات سال های دور باشگاه است. همیشه در صحبت هایش یک جمله را تکرار می‌کند: «من به خوبی این خاطره رو یادمه. مابقی کسانی که یادشون بود همگی فوت کرده‌اند.» زمانی او را ملاقات کردم که رئیس بخش روش شناسی باشگاه بود که وظیفه‌ی آن، تعلیم مربیان باشگاه به سبک و سیاق سنتی خود باشگاه است. من با سیرولو و چند نفر از کارکنان باشگاه به زبان اسپانیایی مصاحبه کردم اما بیشتر کارکنان نسل جدید باشگاه به خوبی به زبان انگلیسی مسلط بودند که این امر در اسپانیا کمتر رواج دارد. آنها به این درک رسیده‌اند که برای ارتباط برقرار کردن و جذب دانش از سایر نقاط دنیا نیاز مبرم به این زبان دارند. بسیاری از آنها مدرک MBA و دکتر دارند. کارکنان قدیمی باشگاه، برای صدا کردن آنها از لقب «خوشه‌ای‌ها» استفاده می‌کنند، واژه‌ای که تا قبل از آن که در توضیح کارکردهای ویروس کرونا استفاده شود، بر دانش مدرن دلالت داشت. (علت استفاده از این لقب برای آنها این است که سوریانو، مدیرکل سابق باشگاه، یکی از بنیان گذاران شرکت علمی به نام «مشاوره خوشه‌ای»

بود و بسیاری از نیروهای بادانش خود را در باشگاه به کار گرفت.) در کافه‌ی نیوکمپ، نوشیدنی‌های انرژی‌زا دارای محبوبیت بیشتری بین خوشه‌ای‌ها است درحالی‌که کارکنان قدیمی باشگاه معمولاً ساندویچ بوگاتا - غذایی رایج در کافه و رستوران‌های طبقه متوسط اسپانیا- را بیشتر از هرچیز دیگری ترجیح می‌دهند.

بیشتر واحدهای اداری باشگاه به واحدهای اطلاعاتی چندملیتی که کارکنان آن غالباً جوان هستند و با استفاده از سیستم‌های نوین پردازشی، به دنبال راه کارهایی برای افزایش درآمد باشگاه هستند، شباهت دارد. ولی در اصل اینطور نیست. پیشرفت اداری باشگاه بارسلونا به وسیله‌ی اینگونه اداره‌جات متجمل و پیشرفته نبوده است. یکی از کارمندان سابق باشگاه در این باره می‌گوید: «حال و هوای اونجا اصلاً شبیه به یک شرکت بزرگ نیست بلکه بیشتر شبیه کار کردن در یک کارگروه هست.» او می‌گفت که کارمندان اغلب در ساعت ۱۰ صبح به محل کار می‌آمدند و پس از صرف قهوه و صحبت با یکدیگر، از ساعت ۱۱ ظهر شروع به کار می‌کردند. دستمزد آنها معمولاً کم است چرا که معتقدند کار کردن در باشگاه بارسلونا برای باعث بالا رفتن اسم و رسم آنها در شهر می‌شود. او می‌گوید که مسائل اصلی و تعیین‌کننده‌ی داخلی باشگاه این نیست که مثلاً فلان پروژه چه مقدار درآمد باشگاه را بالا می‌برد بلکه این است که فلان پروژه چه مقدار بر جایگاه هیئت مدیره در بین هواداران تاثیر می‌گذارد.

مهمترین بخش باشگاه مربوط به بازیکنان باشگاه بارسلونا در تمامی رشته‌های ورزشی است. بیشترین زمان کاری آنها، طی کردن مسیر ۱۵ دقیقه‌ای بین مجموعه ورزشی خوان گمپر در خارج شهر تا نیوکمپ است. مجموعه ورزشی خوان گامپر جایی در بین اتوبان شهر و شهرک صنعتی قرار

گرفته است. آب و هوای آن ناحیه به علت وجود شهرک‌های صنعتی معمولاً آلوده است اما به علت اینکه از هیاهوی دنیای بیرون دور است، جای نسبتاً آرامی برای ورزشکاران باشگاه به حساب می‌آید. در کافه‌ی آن مجموعه، من با روانشناس باشگاه، مدیر تیم هندبال و چندی از کارکنان و مربیان رشته‌های ورزشی باشگاه بارسلونا نیز مصاحبه کردم و با آنها صبحانه خوردم که شامل یک فنجان قهوه و دو مینی کروسان جمعا به مبلغ ۲٫۲۰ یورو بود. بیرون از آنجا، کارمند قدیمی باشگاه که مسئول مجموعه ورزشی گامپیر است، به کار همیشگی‌اش مشغول بود، خوش و بش با اعضای باشگاه.

مجموعه‌ی خوان گامپیر همچنین محلی برای تبادل نظر و تجربیات میان بازیکنان و مربیان رشته‌های مختلف ورزشی در باشگاه است. باشگاه بارسلونا تیم‌های بسکتبال، هندبال و فوتسال با سابقه‌ای هم دارد. به طور کلی اما این تیم‌ها هزینه‌ی زیادی بر روی دست باشگاه می‌گذرانند و هر از چند گاهی در هیئت مدیره باشگاه، گزینه‌ی انحلال این تیم‌ها مطرح می‌شود. (یکی از اعضای هیئت مدیره باشگاه روزی به شوخی گفت اگر رئیس باشگاه شود، برعکس عمل می‌کند و تیم فوتسال بارسلونا را منحل می‌کند.) با این حال، من در آنجا شاهد بودم که باشگاه چقدر از تبادل تجربیات میان تیم‌های مختلفش سود می‌برد. یوهان کرویف و پپ گواردیولا که از قضا هر دوی آنها در زمان مربی‌گری شان در بارسلونا، یک واترپولویست بازنشسته را به عنوان دستیار خود داشتند هم از مربیان دیگر رشته‌ها کمک می‌گرفتند. یوهان کرویف گاهی مربی هندبال باشگاه، والرو ریورا را به صرف قهوه و تبادل فکری به کافه دعوت می‌کرد. پپ گواردیولا هم در زمان بازی‌اش در تیم، گاهی با تیم هندبال تمرین می‌کرد. یکی از اهداف اصلی من از تحقیقاتم درخصوص باشگاه بارسلونا، شناختن این باشگاه به عنوان یک مجموعه‌ای با چندین رشته ورزشی بود تا صرفاً تیم فوتسال بارسلونا.

بسیاری از بازیکنان باشگاه نیز سابقه طولانی مدتی در باشگاه دارند. مثلاً کارلس بوستکس^۱، پدر سرخیو بوستکس^{*}، سنگریان بارسلونای یوهان کرویف بود، هرچند کرویف خیلی به او بازی نمی داد. چندی از بازیکنان حال حاضر باشگاه از زمان کودکی شان که در لاماسیا بودند، در اینجا حضور دارند و همچنان هم احساس مسئولیت نسبت به باشگاه دارند. جرارد پیکه حتی تا بعد از سی سالگی اش، پدرش او را به محل تمرین و بازی می رساند. یا مثلاً جوردی آلبا^{*} همیشه با همراهی پدرش به سر تمرینات می رفت به طوری که انگار او کودکی ۱۰ ساله است که در لاماسیا مشغول بازی است. آلبا می گفت که در یکی از الکلاسیکوها، رافائل واران، مدافع [سابق] رئال مادرید با تمسخر او گفته بود: «بچه کوچولو، تو هنوز گواهینامه نداری.» امکان این هم وجود دارد که شخصی در خیالات خود همچنان و تا ابد بازیکن بارسلونا باشد. بازیکنان کاتالانی سابق بارسلونا گهگداری در محل تمرینی باشگاه حاضر می شوند و با هم تیمی های سابق شان خوش و بش می کنند. برخی اسطوره های قدیمی باشگاه مانند لادیسلاو کوبالا^۲، یوهان کرویف و پاتریک کلابورت بعد از بازنشستگی شان در شهر بارسلونا اقامت گزیدند. البته کوبالا سال هاست که درگذشته و در آرامگاهی در نزدیکی نیوکمپ دفن شده است. بازیکنان قدیمی باشگاه احساس تعلق خاطر خاصی به باشگاه و کارکنان آن دارند (صد البته نه با هیئت مدیره). نمونه ی این تعامل و ارتباط را می توان در بهار سال ۲۰۲۰ و زمانی که بازیکنان بارسلونا به درخواست لیونل مسی، کاپیتان آن روزهای باشگاه، موافقت کردند که به دلیل تعطیلی فعالیت های ورزشی به دلیل شیوع ویروس کرونا و مشکلات مالی کارکنان باشگاه، حقوق خود را کاهش دهند تا بخشی از آن به کارکنان باشگاه برسد. یکی از کارکنان باشگاه می گفت که لیونل مسی روزی به شوخی به او گفته بود: «هنوز بابت

1- Carles Busquets

2- Ladislao Kubala

اون کار (کاهش حقوق بازیکنان) از من تشکر نکردی، درسته؟»

با این حال، بازیکنان تیم اصلی باشگاه، جایگاه ویژه‌ای را دارا هستند، مثل یک سازمان یا ارگان مهم در یک جامعه که با شوراها و مجلس آن شهر، ساخت و پاخت دارند. در رختکن باشگاه همگی به زبان اسپانیایی با هم صحبت می‌کنند نه کاتالانی و یا حتی گویشی شبیه به آن. هیئت مدیره باشگاه گاهی به بازیکنان تازه وارد توصیه می‌کند که زبان کاتالانی را یاد بگیرند. هرچند که تعداد کمی از آنها این زحمت را به خود می‌دهند. این کتاب، کتابی آموزنده نیست که مثلاً آموزش بدهد که چگونه شرکتتان را به راه و روش مدیریتی باشگاه بارسلونا پیش ببرید و به موفقیت برسانید. فکر نمی‌کنم که یک شرکت معمولی چیز خاصی از یک باشگاه فوتبال بتواند یاد بگیرد چرا که یک تفاوت اصلی بین یک باشگاه فوتبال و یک شرکت وجود دارد: نقش بزرگ عنصر استعداد در پیشبرد یک باشگاه فوتبال. در بسیاری از شرکت‌های معمولی، وقتی یک مدیر ارشد ترک کار می‌کند، یک مدیر ارشد دیگر جایگزین او می‌شود و انگار نه انگار که تغییری ایجاد شده است. ولی بازیکنان بزرگی که توانایی کار کردن با سیستم باشگاه بارسلونا را دارند، معمولاً بدون جایگزین هستند. در حقیقت آنها هستند که باشگاه را می‌چرخانند نه هیئت مدیره. این چهار بخش تشکیل دهنده ی باشگاه بارسلونا (هیئت مدیره، سوسیوها، کارکنان و بازیکنان) برای بدست آوردن جایگاه شان سالیان سال با رقیب دیرینه شان، رئال مادرید و سایر رقبا رقابت کردند که اکثر این تلاش‌های در خارج از کاتالونیا مورد توجه واقع نمی‌شد. در ۷۰ سال اول از زمان تاسیس باشگاه، بارسا یک باشگاه بزرگ بود اما اشتیاقی به تبدیل شدن به یک باشگاه جهانی نداشت. در آن زمان بارسلونا تیمی بود که فقط محلی‌ها به داشتنش افتخار می‌کردند تا تیمی که صاحب افتخارات باشد، مثل باشگاه نیوکاسل یا شالکه. سپس یوهان کرویف آمد و باعث تبدیل شدن این تیم به

تیمی در کلاس جهانی شد. او از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ بازیکن بارسلونا و در بین سال های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۶ مربی بارسلونا بود و پس از آن هم تا پایان عمرش در سال ۲۰۱۶، مثل یک پدرخوانده دلسوز باشگاه بود. او به شکل بازی، آکادمی و تفکر سازمانی باشگاه بارسلونا سرو سامان داد. ژاوی هرناندز* از او به عنوان تاثیرگذارترین فرد در تاریخ باشگاه بارسلونا یاد می کند. اما تاثیر او از باشگاه بارسلونا نیز فراتر رفته است، به طوری که پپ گواردیولا پا را فراتر گذاشته و او را مهمترین فرد تاریخ فوتبال می نامد.